

امامت در نگره قرآنی امام کاظم علیه السلام

- محمدعلی مهدوی راد
- استادیار دانشگاه تربیت مدرس

چکیده:

در این مقاله، زوایایی از امامت، در نگاه امام موسی بن جعفر علیه السلام و با توجه به تفسیر آیاتی از قرآن کریم، تبیین می‌گردد و تفسیر قرآن کریم توسط ائمه اطهار علیهم السلام سلاحی برنده در تبلیغ امامت معرفی می‌شود. برخی از مباحث این نوشتار، چنین است: تفسیر قرآن، سلاحی برنده در تبلیغ امامت، جایگاه امامت، امامت در عینیت جامعه، رحمت الهی بر مردم، امانت الهی، نعمت الهی، لزوم پیوند با امام، تحقق عینی رسالت در آینه ولایت، محوری استوار، مرجعیت دینی و علمی مشعلهای جاوید، امام و مسائل اقتصادی و....

کلید واژگان: تفسیر، حدیث، امام کاظم علیه السلام، امامت، ولایت، امام شناسی.

مقدمه

امامت در اندیشه اسلامی از جایگاهی بلند و مرتبتی عظیم برخوردار است. به لحاظ زمانی، طرح مسئله امامت، همزاد و همزمان با طرح رسالت و گسترش اسلام محمدی است.^۱

۱. اشاره است به حدیث بسیار مشهور «بدء الدعوة» یا «حدیث الدار» که پیامبر بزرگوار در جمع خویشان و پس از عرضه رسالت خود و پاسخ مثبت علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي...» (ر.ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۱).

پیامبر گرامی اسلام ﷺ افزون بر طرح تداوم امامت در آغازین روز تبلیغ علنی مکتبش، بارها از علی علیه السلام به عنوان رهبر امت بعد از خود یادکرد و بالاخره در آخرین سال حیات سراسر اقدام و حماسه خود در سرزمین غدیر در پیشدید دهها هزار مردم فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله»؛ هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست. پروردگارا دوستی کن با کسی که علی را دوست و پیرو باشد، دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد، یاری کن هر کس یاری اش کند، و دشمنانش را خوار و ذلیل گردان و...^۱

پس از رحلت پیامبر ﷺ آرمانهای بلند آن بزرگوار، جامه عمل نپوشید و مآلاً جامه خلافت را کسی به تن کرد که خود نیز از جایگاه سرنوشت ساز و بلند علی علیه السلام آگاه بود.^۲ علی علیه السلام، زهرای اطهر علیها السلام^۳ و یاران گرانقدر آن بزرگوار و علویان بیدار دل،

۱. گزارش داستان غدیر و نصب مولی الموحدين علی علیه السلام به امامت و ولایت، از وقایع متواتر در تاریخ اسلام است و جمله یاد شده در متن نیز. منابع و مصادر این حدیث، فراوان تر از آن است که در این مجال توان یاد کرد. ر.ک: *عبقات الانوار* مجلدات «حدیث غدیر»؛ *نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الانوار*، جلدهای ۶-۹؛ *احقاق الحق*، ج ۳، ص ۳۲۰ و ج ۱۴، ص ۲۸۹-۲۹۲ و ج ۲۰، ص ۱۹۵-۲۰۰؛ *الغدیر*، ج ۱؛ *المراجعات*، ص ۲۵۹؛ *سبیل النجاة*، ص ۱۷۳-۱۸۶.

۲. اشاره است به آغاز خطبه بلند آوازه مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام شهره به خطبه «شقشقیه». مولا فرموده اند: «أما والله لقد تمصصها فلان و إنه ليعلم أنّ محلی منها محلّ القطب من الرحمة...» (*نهج البلاغه*، خطبه ۳). ابوبکر بارها در زندگانی به عدم صلاحیت خود و شایستگی مولا به خلافت تصریح کرده و در فرجام زندگی، از اینکه به این جایگاه چنگ انداخته بود، اظهار ندامت کرده است (ر.ک: *شرح ابن ابی الحدید*، ج ۲، ص ۴۷؛ *الاحتجاج*، تحقیق سید محمدباقر خراسان، ج ۱، ص ۹۵ و ۱۵۷؛ *الامانة و السياسة*، ص ۳۶؛ *تلکرة الخواص*، ص ۶۲؛ *تشید المطاعن*، ج ۱، ص ۱۴۹؛ *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۲۰۱ پانویشت صفحه یاد شده از منابع و مصادر اهل سنت و نیز چاپ جدید، دارالتعارف، ج ۱۲، ص ۱۳۰ با پانویشتی در منابع و مأخذ سخن ابوبکر: «...لست بخیرکم و أفضلکم و هذا علیّ فیکم...»).

۳. *اسنی المطالب*، تحقیق محمدهادی امینی، ص ۵۰؛ *الغدیر*، ج ۱، ص ۱۹۶؛ *الاحتجاج*، ج ۱، ص ۱۳۱ به بعد؛ *ملحقات احقاق الحق*، ج ۶، ص ۲۸۲؛ ابن عقدة، *کتاب الولاية*، جمعه و رتبه و قدم له محمدحسین حرزالدین، ص ۲۴۲؛ الشیخ محمدباقر المحمودی، *ترجمة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق*، ج ۱، ص ۳۹۶.

روشنگری و حق‌گستری را پیشه ساختند،^۱ اما کار به جایی نرسید و چنین شد که علی علیه السلام به خاطر حفظ اسلام و حراست از مکتب و جلوگیری از تشّت امت، مدتی طولانی سکوت تنبه‌آفرینی را پیشه ساخت و در انگیزه این سکوت فرمود:

پس از رحلت پیامبر ﷺ چنین می‌اندیشیدم که ما اهل بیت پیامبر، وارث و عترت و اولیای او هستیم. از این روی کسی در ادامه حکومت آن بزرگوار در خاندان ما با ما به نزاع بر نخواهد خواست و در به چنگ آوردن حق ما کسی آزمندی نخواهد کرد. اما ناگهان گروهی در مقابل ما ایستادند و حکومت پیامبر را از ما به غصب ربودند، آنگاه از آن دیگران شد و در جامعه، موقعیت ما چنان شد که هر فرودستی برای ربودن حق ما بر ما طمع می‌کرد و هر ذلیلی بر ما عزت می‌فروخت. چشمهایی از ما بر این وضع گریستند... به خدا سوگند، اگر نبود ترس از تفرقه مسلمانان، و اینکه جامعه را دوباره کفر فراگیرد و دین تباه گردد، ما موضعی دیگری داشتیم...^۲

به هر حال، گو اینکه امامت و رهبری جامعه اسلامی پس از پیامبر ﷺ جز در پنج سال حکومت علوی، هرگز جایگاه اصلی خود را نیافت و انسانها از حکومت راستین در تاریخ اسلام، بی‌بهره ماندند، اما امامان علیهم السلام هرگز روشنگری درباره موضع خود و جایگاه اصیل امامت را فرو نهند و سکوت در مقابل ظلمها و جباریت‌های ستم‌بارگان را روا ندانستند و خود و یارانشان در کوی و برزن‌ها مظلومیت آل علی علیه السلام را فریاد می‌کردند و شاعران سستیهنده علوی، امامت فرزندان علی علیه السلام را در اشعار خود می‌گستراند و ستمگری جباران را افشا می‌کردند و بدین سان، شورانگیزترین حماسه‌های مقاومت را می‌سرودند.

۱. *الاحتجاج*، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۸۹-۱۱۹؛ *بحار الانوار*، ج ۱۲، ص ۱۲۴ (دارالتعارف). آنچه در متن بدان اشاره شده است، موضع‌گیری دوازده تن از یاران علی علیه السلام و اصحاب علوی‌اندیش در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم و به هنگام سخنرانی ابوبکر است. علامه مجلسی رحمته الله علیه می‌گوید این گزارش در نزد محدثان شیعه از متواترات است و اگر از سوی محدثان اهل سنت گزارش نمی‌شد، نمی‌آوردم و آنگاه از طریق اهل سنت نیز گزارش کرده است (*بحار الانوار*، ج ۱۲، ص ۱۳۹) و نیز ر.ک: *الخصال*، ج ۲، ص ۴۶۱.

۲. *شرح ابن ابی الحدید*، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ *بهبج الصباغة*، ج ۶، ص ۲۶۳-۲۶۴.

بررسی دقیق تاریخ تشیع و جریانهای گونه‌گون در تاریخ اسلام و تحلیل استوار مواضع امامان علیهم‌السلام و یاران جلیل‌القدر آن بزرگواران، نشان می‌دهد که از نخستین سالهای پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در همه دورانهای امامت، مطلع دعوت شیعی را اثبات امامت اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تشکیل می‌داده است. این موضوع در قیام خونین حسین بن علی علیه‌السلام و موضع‌گیری دقیق سیدالسادین علیه‌السلام در روزگار نفاق و آکنده از اختناق اموی و ضمن دعاهاى تنبّه‌آفرین و درس آموز آن حضرت^۱ و پس از آن، حتی در جنبشهای امام‌زادگانی مانند زید بن علی نیز به روشنی دیده می‌شود.

دعوت امام کاظم علیه‌السلام نیز از این کلیت بیرون نبوده است. فراتر از این، با توجه به عینت‌های زندگانی امام هفتم علیه‌السلام و موضع‌گیریهایی وی و نیز با توجه به موضع حاکمان علیه آن بزرگوار، می‌توان گفت که امام علیه‌السلام در جایگاه امامت به مسئله‌ای فراتر از تبیین و تبلیغ امامت همت می‌گماشت، بیان یکی از متفکران در این زمینه یادکردنی است:

امام هفتم، به‌ویژه در دوره اقتدار هارونی، باز به نوعی به حرکتی از دست حرکت عاشورا می‌اندیشید، چون هارون نیز به‌نحوی نقطه اوج انحراف بود در دستگاه رهبری اسلامی.

تا آن زمان، نشرفقه و اخلاق و تفسیر و کلام، تا حدودی عملی شده بود، قیامهای غیرمستقیم ائمه پیشین از طریق سادات نیز عملی گشته بود. اکنون می‌بایست قصور بلندی را که در سواحل دجله به نام خلافت اسلامی در فساد و بی‌خبری و تعدی و خونریزی غرق است، با وسیله دیگری تکان داد و متزلزل ساخت.^۲

شواهد این حقیقت در زندگی امام هفتم علیه‌السلام بسیار است، اما موضوع این مقاله، پرداختن به آن را برنمی‌تابد.

۱. درباره حضرت سجاد علیه‌السلام و موضع جهادی و روشنگرانه آن بزرگوار ر.ک: محمدرضا حکیمی، امام در عینیت جامعه؛ سید محمدرضا جلالی حسینی، جهاد الامام السجاد. در این مقام، بویژه از آن حضرت یاد شد، چون برخی چنین پنداشته و یا به پندارها داده‌اند که امام علیه‌السلام زندگانی را در سکوت گذراند و به دنیای عبادی خویش مشغول بود و... صحیفه سجادیه و دیگر دعاهاى امام علیه‌السلام بویژه از این جهت؛ یعنی طرح امامت و نفی حاکمیت جور، تدریجاً تکرار شده است.

۲. امام در عینیت جامعه، ص ۵۰.

تفسیر قرآن، سلاحی بزنده در تبلیغ امامت

خلافت اسلامی که دستخوش تغییر و تبدیل شده بود، برای استواری پایه‌ها و احکام اجتماعی و سیاسی خود، نیازمند پشتوانه الهی و توجیه شرعی بود. آنان که دست به چنان تبدیل و تغییری زده بودند، می‌دانستند که زمینه‌های فرهنگی و پشتوانه فکری و مکتبی این تغییر و تبدیل را نیز باید تدارک ببینند و چنین نیز کردند. ساختن و پرداختن دهها محدث، مفسر و مورخ برای دیگرگون‌سازی معارف اسلامی، از چنین سیاستی نشأت می‌گرفت.

محدثان، مورخان و نگارندگان قرنهای نخست، نمونه‌های وحشت‌انگیزی از جعل حدیث و تفسیر به رأی را که غالباً دست قدرتهای سیاسی در آن نمایان است، ذکر کرده‌اند. این کار که در روزگارهای نخستین (تا اواخر قرن اول هجری) بیشتر شکل روایت و حدیث داشت، کم‌کم شکل فتوای نیز یافت.^۱

درباره تفسیر قرآن نیز این کار عیناً انجام گرفت. تفسیر قرآن بر طبق رأی و نظر مفسر و گاه با پشتوانه‌ای از ساخته و پرداخته‌های محدثان وابسته، از جمله کارهایی بود که می‌توانست به آسانی حکم خدا را در نظر مردم دگرگون سازد، جایگاهها را وارونه کند و بالاخره انسان مسلمان را به آنچه حاکم و حکومت می‌خواست، معتقد سازد. بدین سان بود که از کهن‌ترین ادوار اسلامی فقه، حدیث و تفسیر، به دو جریان کلی تقسیم شد:

جریانی وابسته به دستگاههای حکومتی غاصب، که در موارد فراوانی حقیقتها را فدای مصلحتهای آن دستگاهها ساخته و در برابر بهای ناچیزی، حکم خدا را تحریف

۱. برای نمونه‌هایی از آن ر.ک: القدير، ج ۷، ص ۲۳۷ به بعد و ج ۸، ص ۱ به بعد؛ الصحيح من سيرة النبي الاعظم، فصل دوم و سوم؛ الحياة السياسية للإمام الحسن علیه‌السلام، ص ۲۴ به بعد. و نیز ر.ک: کتاب خواندنی و تأمل‌برانگیز عزالدین نیازی با عنوان دین السلاطین. وی فقط بر پایه احادیث منقول در صحیح بخاری نشان داده است که چگونه جو حاکم و سلطه جباران باعث شده بود با به کار گرفتن محدثان، سخنانی برای حاکمیت بسازند و به رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت دهند و برای توجیه رفتار خود، در میان مردم پراکنند.

می‌کردند. دیگری جریان اصیل و امین و پاک‌اندیش که هیچ مصلحتی را بر مصلحت تبیین احکام درست الهی مقدم نمی‌ساخت، و قهراً در هر قدم، رویاروی دستگاه حکومت و فقاقت مزدورش قرار می‌گرفت و تفسیر ناب صحیح کتاب الهی را از جان سپر می‌ساخت.^۱

دستگاه‌های حاکم، افزون بر تفسیر و تبدیل حقایق - چنانکه اشاره شد - با تمام توان، عرصه ناب اسلام را نیز بر نمی‌تابیدند و از تفسیر راستین قرآن جلوگیری می‌کردند. شاید مهم‌ترین عامل این حساسیت شگرف حاکمان و سیاستمداران، آن بود که به هر حال، تفسیر راستین قرآن، چیزی جز عرضه چهره‌های سالم و منور هدایتگر نبود و روشن بود که مصداق روشن و عالی آن، علی‌علیه و فرزندانش علیهم‌السلام بودند، و آیا چنین نتیجه و پی‌آمدی بر آنان قابل تحمل بود؟!^۲

معاویه که بنیان‌گذار تفکر جدایی دین از سیاست و ارائه‌دهنده تر تفکیک رهبری سیاسی از دینی است،^۳ به ابن عباس هشدار می‌دهد که نباید قرآن را به گونه‌ای تفسیر کند که جایگاه علی و فرزندان بزرگوارش نموده شود.^۳

گفت‌وگوی معاویه و ابن عباس از عبرت‌انگیزترین فصول تاریخ اسلامی است و به‌خوبی روشن‌گر آن است که جبّاران تا چه اندازه از طرح ولایت و امامت براساس قرآن، وحشت داشته‌اند. در مقابل این سیاست تحریفگرانه - چنانکه پیش‌تر آمد - شیوه امامان علیهم‌السلام و یاران بیداردل آنها طرح ولایت و امامت و تفسیر راستین قرآن بر این پایه بوده است. این موضوع - موضع‌گیری امامان علیهم‌السلام در تفسیر درست رهبری - از

۱. ر.ک: علامه سیدمرتضی عسکری، *مجلدات معالم المدرستین*.

۲. علی‌علیه در نامه‌ای به معاویه به تفصیل از جایگاه خود و اهل‌البیت علیهم‌السلام سخن می‌گوید و وصایت و جانشینی‌اش را یادآوری می‌کند. معاویه در جواب به صراحت می‌گوید: «... ألا و إنما کان محمد رسولاً من الرّسل إلى الناس كافة فبلغ رسالات ربّه لا یملک شیئاً غیره...» که یعنی نه پیشوا بود و نه زعیم و نه زمامدار سیاسی و نه... و علی در جواب می‌نویسند: «... والذی أنکرت من إمامة محمد صلی الله علیه و آله زعمک أنه کان رسولاً ولم یکن إماماً فإنّ إنکارک ذلك علی جمیع النبیین الأئمة، و لکنّا نشهد أنه کان رسولاً نبیاً إماماً...» (*الغارات*)، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ تحقیق مرحوم محدث ارموی، ج ۱، ص ۲۰۳).

۳. کتاب *سلیم بن قیس*، ص ۱۶۵؛ چاپ بنیاد بعثت، تحقیق انصاری، ج ۲، ص ۷۸۲.

دلکش‌ترین، اندیشه‌خیزترین و تنبّه‌آفرین‌ترین بخشهای زندگانی آن بزرگواران است که در زندگانی امام هفتم علیه‌السلام جلوه شگرفی می‌یابد. اما آنچه در این مقال می‌آید، نگاهی است گذرا به تفسیر امام علیه‌السلام از آیات مربوط به امامت.

ابعاد بحث

در مجموعه روایاتی که در تفسیر آیات از آن امام بزرگوار علیه‌السلام برجای مانده است، از یک سوی، به جایگاه امامت به‌عنوان تداوم رسالت در چهره ولایت، صفات امام، نقش والای آن در زندگانی انسان، امامت به‌عنوان امانت الهی، ترسیم چهره زیبا و هدایتگر امام راستین و... اشاره‌هایی تنبّه‌آفرین و گویا توان یافت و از سوی دیگر، با قاطعیت تمام، چهره پلید حاکمان ستمگر افشا شده و حضور غاصبانه حاکمان غیر الهی بر ملا گشته و حماسه عظیم درگیری برای برانداختن ستم‌پیشگان سروده شده و در نهایت، انسانها به طلب خورشید خوانده شده‌اند.

۱. جایگاه امامت

در ذیل این عنوان، امامت از منظر امام علیه‌السلام و جایگاه والای آن تبیین می‌گردد.

الف) امامت، رحمت الهی بر مردم

قرآن به صراحت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در جایگاه رسالت، «رحمت» معرفی می‌کند: «و ما أرسلناک إلاّ رحمة للعالمین»^۱؛ ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

گزیده سخن مفسران در تفسیر این آیه چنین است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آوردن دینی نجات‌بخش و نشان دادن راه و رسم زندگی، و انذار و تبشیر و گشودن عقده‌ها و باز کردن گره‌ها و درگیری با جبّاران و زدودن موانع رشد و تعالی انسانها، سعادت دنیا و مآلاً آخرت را برای انسانیت عرضه می‌کند و این، جلوه راستین رحمت

۱. انبیاء / ۱۰۷.

است. ^۱ بنابراین، امام در جایگاه امامت که تداوم عینی رسالت است نیز رحمت خواهد بود. و این است که در روایات بسیاری، «رحمت» به پیامبر و نیز به امام تفسیر شده است. ^۲ خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «... و لولا فضلُ اللهِ علیکم و رحمته لآتَّبعتُم الشیطانُ الاّ قلیلاً»؛ ^۳ اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، جز عده اندکی، همگان از شیطان پیروی می‌کردید.

خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد در مسائل سیاسی، اجتماعی، رویدادها، بحرانها و هنگامه‌های دشوار، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و «اولی الامر» مراجعه کنند. و برای اینکه «سراب» را به جای «آب» نگیرند و کسانی به جای «شهد» هدایت «شَرنگ» گمراهی در کامشان نریزند، بکوشند از پیشوایان الهی؛ یعنی «ائمه نور» پیروی کنند و راه چنان روند که آنان رفته‌اند.

از کهن‌ترین روزگاران، مفسران مصداق «رحمت» الهی را در این آیه، «رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»، «قرآن» کریم و یا مطلق هدایت الهی و راهنمایی به سوی حق از خداوند تبارک و تعالی گرفته‌اند. ^۴

مفسر جلیل، حضرت شیخ محمدجواد مغنیه نوشته‌اند:

رحمت الهی، انزال قرآن و بعثت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است؛ بدین سان یعنی اگر کتاب الهی و سنت نبوی و آموزه‌های هدایت‌آفرین آن دو نبود، بر کفر و گمراهی باقی می‌ماندید جز اندکی... ^۵

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۳۱؛ تفسیر القاسمی، ج ۱۴، ص ۲۹۸؛ التفسیر الکاشف، ج ۵، ص ۳۰۳؛ فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۴۰۱.
۲. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۱۳۷؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۲۲؛ کنز الدقائق، ج ۳، ص ۴۸۷.
۳. نساء / ۸۳.
۴. مثلاً ابن عباس گفته است: «رحمت» یعنی قرآن (الوسیط فی تفسیر کتاب الله المجید، ج ۲، ص ۸۷ و نیز ر.ک: ابن ابی الزمین، تفسیر القرآن العزیز، ج ۱، ص ۳۹۱؛ المحرر الوجیز، ج ۲، ص ۸۵؛ النکت و العیون، ج ۱، ص ۵۱۱).
۵. الکاشف، ج ۲، ص ۳۹۲. در تفسیر آیه، مفسران به لحاظ ذیل آن که فرموده است: «لا تَتَّبِعُوا الشیطانَ الاّ قلیلاً»، یک داستان نیستند. ر.ک: جامع البیان، ج ۴، ص ۲۵۰؛ التبیان، ج ۳، ص ۲۷۲؛ المیزان، ج ۵، ص ۲۴؛ مواهب الرحمن، ج ۹، ص ۸۲.

به هر حال، اینکه «رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رحمت الهی است» - چنان‌که پیشتر اشاره شد - از آن روی است که با هدایتگری، جهل زدایی، دانش‌گستری و ستم‌ستیزی، راه رشد و تعالی و بالندگی انسان را فراهم می‌آورد و این‌گونه‌اند پیشوایان الهی؛ که پیشوایان، امامت و ولایتشان تداوم رسالت و پیشوایی پیامبران است.

اکنون به تفسیر امام هفتم عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ از این آیت الهی بنگریم و تعیین مصداق «رحمت» در این آیت الهی را در کلام نورانی قرآنی آن پیشوای الهی بخوانیم.

عن محمد بن الفضیل عن ابی الحسن عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ فی قوله: «فلولا فضل الله علیکم و رحمته» قال: الفضل رسول الله علیه و آله السلام و رحمته امیر المؤمنین علیه السلام. ^۱

محمد بن فضیل عن العبد الصالح قال: ... الرحمة رسول الله علیه و آله السلام و الفضل علی بن ابی طالب. ^۲

علامه طباطبایی نوشته‌اند:

این روایت و همگنان آن، تحقق عینی مصداق آیه در گذرگاه زمان است، و امیر المؤمنین عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ رحمت الهی است از باب «جری» ^۳.

به هر حال، امام موسی بن جعفر عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ امام و امامت را رحمت الهی تلقی کرده است، و با تفسیر و توضیحی که از مفسران آوردیم، چرایی و چگونگی آن روشن شد. اکنون بیفزاییم که در روایاتی «امامان عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ» افزون بر امیر المؤمنین عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ رحمت تلقی شده‌اند که با آنچه آوردیم، گسترش مصداق «رحمت» در آیت قرآنی است با همان توجیه و توضیح. زراره از حضرت امام باقر عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ و حُمران [حمران بن اعین] از حضرت صادق عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ آورده‌اند که آن دو بزرگوار در تفسیر آیه فرموده‌اند: «... رحمته: ولایة الأئمة علیهم السلام».

باری، امامان عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ رحمت الهی هستند که در تداوم راه رسولان که گشاینده گره‌ها و

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۴۲۳؛ مستند الامام کاظم عَلِیُّ بْنُ ابِی‌طَالِبٍ، ج ۲، ص ۱۳.
۲. همان.
۳. المیزان، ج ۵، ص ۲۷.

هدایتگر به مقصود اعلی و مقصد و الاهستند، مفسر و نگهبان آیین الهی و هدایتگر به آموزه‌های قرآنی و رساننده به حق و حقیقت و الگوی تمام‌عیار نیکی، خیر و شایستگی‌اند.^۱

ب) امامت، امانت الهی

در منظر امام‌المؤمنین (علیه السلام) امامت و دیعه الهی است؛ جایگاهی است بلند و مرتبتی است عظیم که خداوند به شخصیتی والا و امی‌گذارد و جامه امامت را بر تن او می‌کند. نقطه اوج مباحث کلامی در مبحث امامت در بیان فریقین و یا فرق اسلامی نیز اینجاست که شیعه با الهام از قرآن، امامت را «منصبی» الهی تلقی می‌کند و دست «جعل الهی» را در آن به روشنی می‌نگرد و مشروعیت آن را در وجود شخصی به اختیار مردم نمی‌نهد که تفصیل بحث در مقامی دیگر است.^۲

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر آیه‌ای از قرآن بر این نکته تأکید کرده و تنبّه داده است. محمد بن الفضیل می‌گوید:

از ابوالحسن (علیه السلام) [امام هفتم] درباره آیه «أَنْ تُوَدَّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۳ پرسیدم، فرمود: «هم الأئمة من آل محمد يؤدّي الإمام الأمانة إلى إمام بعده ولا يخص بها غيره ولا يؤد بها عنه»^۴: آنان پیشوایان از آل محمدند که هر کدام امانت را به امام بعدی

۱. برای فهم چگونگی «رحمت» بودن پیامبر (ص) در بیان و بنان مفسران، ر.ک: ذیل آیه «و ما أرسلناك إلا رحمة للعالمين»، المیزان، ج ۱۴، ص ۱۳۱؛ من وحی القرآن، ج ۱۵، ص ۲۷۷؛ محاسن التأویل، ج ۱۴، ص ۲۹۸؛ فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۴۰۱؛ روح البیان، ج ۵، ص ۶۲۹؛ التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۱۶۶.

۲. ر.ک: سید مرتضی، الشافی فی الامامة، بویژه جلد دوم آن؛ تلخیص الشافی؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴؛ سید عبدالحسین شرف‌الدین، المراجعات، بویژه ۱۸۷ به بعد؛ کتاب خواندنی احمد حسین یعقوب با نام النظام السياسي فی الاسلام؛ جعفر سبحانی، الالهيات على هدى الكتاب والسنة والعقل، ج ۴، فصل نهم. ۳. نساء / ۵۸.

۴. مستند الامام الكاظم (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۰؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۱۷؛ بصائر الدرجات، ص ۴۹۶.

وامی‌گذارد؛ و از امام بعد پنهان نمی‌دارند و امانت را به دیگری [غیر از آنان] نمی‌سپارند.

یونس بن عبدالرحمن می‌گوید:

از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» پرسیدم، فرمود: «هذه مخاطبة لنا خاصة أمر الله تبارك و تعالی كل إمام منا أن يؤدى إلى الإمام الذى بعده و يوصى إليه...»^۱؛ مخاطب این آیه، اختصاصاً ما هستیم. خداوند هر یک از امامان را امر کرده است تا میراث امامت را به دیگری وصیت کند و بسپارد....

آنچه از این دو روایت به روشنی پیداست، نقش «جعل الهی» در مشروعیت امامت، و جایگاه امامت به عنوان و دیعه‌ای خداوندی است و تصریح به اینکه در امامت، «جعل الهی» نقش بنیادی و اساسی داراست.

مفسران در آیه به درستی مفهوم «امانت» را عام گرفته‌اند.^۲ و آیه را چونان حکمی در مبادلات اجتماعی، اقتصادی و فکری تلقی کرده‌اند که مؤمنان را به گزاردن آن امر می‌کند؛ که پیامی است بلند و آموزه‌ای است ارجمند؛ که انسان مؤمن هر آنچه را در اختیار دارد، به گونه‌ای امانت الهی تصور کند و در ادای آن کوتاهی نورزد و در دایره‌ای محدودتر، آنچه را از دیگران در اختیار دارد، بدون هیچ‌گونه کاستی بازگرداند. این نکته در تفسیر آیه روشن است. اما اینکه امامت، پیشوایی و مسئولیت رهبری، برترین و عالی‌ترین مصداق آن است نیز توان گفت که سخنی دور نیست.

۱. معانی الاخبار، ص ۱۰۷؛ مستند الامام الكاظم (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۱.

۲. مفسران بر این باور هستند که آیه در جریان فتح مکه و به هنگام باز پس‌گرداندن کلیدهای کعبه به عثمان بن طلحه نازل شده است (واحدی، اسباب النزول، ص ۱۵۷) یا به تعبیر درست‌تر، در این ماجرا قرائت شده است. به هر حال، مفسران که غالباً بر این باورند که در جریان باز پس‌گرداندن کلیدهای یاد شده نازل شده است، تأکید کرده‌اند که گواهی‌نامه مورد آیه، خاص است، اما مفهوم آن، عام بوده و همه امانات را فرامی‌گیرد (التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۱۰۹؛ التبیان، ج ۳، ص ۲۳۴؛ تفسیر المرآة، ج ۵، ص ۷۰؛ تفسیر المنار، ج ۱۷۰؛ المیزان، ج ۴، ص ۳۷۶؛ اطیب البیان، ج ۴، ص ۱۱۱؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۹۴؛ الاساس فی التفسیر، ج ۲، ص ۱۰۸۹).

ابن ابی حاتم آورده است که علی علیه السلام در تفسیر آیه فرمود:

بر پیشواست که براساس کتاب الله حکم راند و در میان مردمان امانت به درستی بگذارد و چون چنین کند، بر مسلمانان است که فرمان او را بشنوند و اطاعت کنند و چون فراخواند، پاسخ گویند.^۱

از زید بن اسلم نیز نقل کرده است که او گفته است: «این آیه درباره حاکمان و حکومت‌گران نازل شده است.»^۲

بدین سان این آیت الهی که عام است و تمام امانتها را فرامی‌گیرد،^۳ امانت به معنای حکومت، برترین مصداق آن خواهد بود.

اما در تفسیری که حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام از آن به دست داده‌اند، حقیقتی است فراتر از آنچه تا بدین جا آوردیم. امام علیه السلام ضمن تفسیر «امانت» به «امامت»، جمله «...إلی أهلها» ل «نص» بر امامت دانسته‌اند که روشن است باز هم به لحاظ تعیین مصداق و مراد الهی از آیه، نشانگر برترین مصداق است و با توجه به ظرافتی که در بیان امام علیه السلام است، مفسر و فقیه بزرگ مرحوم آیه الله سید عبدالاعلی سبزواری نوشته‌اند:

روایات متواتر نشانگر این هستند که مراد از «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» امامان معصوم علیهم السلام هستند، و نشانگر اینکه باید امام پیشین «امانت» ← امامت را به امام پسین به امر الهی وانهد؛ و این همه، تطبیق مفهوم کلی و عام آیه به برترین و والاترین مصداق آن است، وگرنه آیه عام است و تمام گونه‌های «امانت» را شامل می‌شود.^۴

۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۹۸۶.

۲. همان. مفسران نیز غالباً حکومت و ولایت را اهم مصداق «امانت» در این آیه دانسته‌اند. ر.ک: جامع البیان، ج ۴، ص ۲۰۰؛ التبیان، ج ۳، ص ۲۳۴؛ التفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۱۰۹؛ محاسن التأویل، ج ۲، ص ۳۵۵؛ التفسیر الحدیث، ج ۸، ص ۱۴۹.

۳. برای تصویر دقیق و تفسیری روشن از چگونگی این شمول و عموم ر.ک: مواهب الرحمن، ج ۸، ص ۳۰۲-۳۰۸.

۴. مواهب الرحمن، ج ۸، ص ۳۲۹. مؤلف بر پایه این تطبیق، نکات مهمی را آورده‌اند که شایان تأمل و توجه است.

علامه طباطبایی علیه السلام نیز روایاتی را که بدانها اشاره کردیم، از باب «جری و تطبیق» دانسته است، اما مفهوم آیه را درباره مطلق «امانت» و «حکم عام بر لزوم ادای حقوق به صاحبان حق و امانت به صاحبان آنها» تلقی کرده است.^۱

بدین سان، آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ...» بر پایه تفسیری که امام موسی بن جعفر علیه السلام به دست دادند، افزون بر عرضه حقایق بسیار، نشانگر آن است که «امامت»، «و دیعه‌ای الهی و امانتی ربّانی» است و دست بشر در چگونگی آن دخالتی ندارد.

نعمت الهی

تمام هستی، جلوه خداوند است و همه آنچه انسان از آن بهره می‌جوید، نعمتهای اوست. این همه برای آن است که انسان از سر آگاهی و هوشیاری، از این مواهب بهره گیرد و برای رشد و تعالی خود از آن استفاده کند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری^۲

اما سرآمد این نعمتهایی که خداوند با عرضه آن، نعمتهایش را تمام یافته تلقی می‌کند و آن را برترین نعمت می‌شمارد و تأکید می‌ورزد و تنبه می‌دهد که در واپسین روزگار از آن نعمت سؤال خواهد کرد، نعمت ولایت و امامت است.^۳ چون این امامت راستین است که بهره‌وری شایسته از نعمتها را فریاد می‌آورد و از تبدیل شدن آنها به نعمت جلوگیری می‌کند.

۱. المیزان، ج ۵، ص ۳۸۵. این نکته را بیفزاییم که آنچه آمد، مرتبط است با امامت معصوم علیه السلام و به بحث مهم کلامی‌ای که میان فرق اسلامی، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله درگرفت و در آن، شیعه بر پایه آیات و روایات بسیاری، آن را به «جعل الهی» می‌داند و اختیار و گزینش و انتخاب مردمان را در آن منتفی دانسته، برای آن نقشی قائل نیست، برنمی‌گردد. پس سخن درباره «امام معصوم» و زمان حضور است، نه «امام عادل» و زمان غیبت که درباره دومی، شیعه نیز سخنی دیگر دارد که در جای خود به تفصیل بحث و فحص شده است.

۲. گلستان سعدی، تحقیق غلامحسین یوسفی، ص ۴۹.

۳. اشاره است به آیه «ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکواثر / ۸) که در روایات فریقین، مراد از «نعیم»، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام معرفی شده است.

علامه طباطبایی در این زمینه بیانی دلپذیر دارد که چنین است:

تمام آنچه عنوان نعمت می‌گیرد، بر کسانی نعمت خواهد بود و برای دیگرانی نعمت. از دیدگاه قرآن، تمام عطای الهی مانند مال، موقعیت، جاه، زنان و فرزندان و جز اینها برای انسان، آنگاه نعمت است که در مسیر سعادت او قرار گیرد و رنگ و تعلق الهی بپذیرد و در مسیر تقرب او باشد، با قرار گرفتن در جهت ولایت الهی. اما اگر این همه در مسیر شقاوت باشد و در سیطره ولایت شیطانی، همه اینها نعمت خواهد بود، نه نعمت.^۱

بدین سان، ولایت و امامت، نعمت است و انسان را به سوی سعادتش رهنمون می‌شود و شیوه بهره‌گیری از نعمتهای دیگر را نیز می‌آموزاند. این حقیقت در دهها روایت به تصریح و اشاره آمده است، اما اینک آنچه آمد، به یمن کلامی است از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام. محمد بن زیاد از زدی می‌گوید:

از امام موسی بن جعفر علیه السلام از تفسیر آیه «وأسبغ علیکم نعمه ظاهرةً وباطنةً» (لقمان / ۲۰) سؤال کردم، فرمود: «النعمه الظاهرة الإمام الظاهر، و الباطنة الإمام الغائب...»^۲.

امام علیه السلام به روشنی جلوه راستین نعمت را امام معرفی می‌کند و این حقیقت را گوشزد می‌کند که این نعمت هرگز از صحنه زندگی انسان به دور نیست، و به تعبیری دقیق‌تر نعمت وجود او همواره ساری و جاری است و گرچه در برهه‌ای از زمان، «غیبت ثانیه» داشته باشد، «حضرت شئونیه» او منتفی نخواهد بود.^۳

لزوم پیوند ناگسستنی با امام، در همه حال و همه جا

آیین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیین وحدت بود و هماهنگی. تفرقه و جداییها را بر نمی‌تابید و به یگانگی و همسویی امر می‌کرد. وحدت را در قالب پیوندها می‌دید؛ پیوندهای

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۸۱.

۲. کمال‌الدین، ص ۳۸۶؛ مستند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶.

۳. تعبیر از استاد محمدرضا حکیمی است. برای آشنایی بیشتر ر. ک: خورشید مغرب، ص ۱۸۴-۱۸۵.

اجتماعی، عاطفی و... تا بدان‌جا که کسانی را که پیوندها را می‌گسلند و ارتباطها را می‌شکنند، در خسران می‌دید و مآلاً به دور از رحمت خداوند: «الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما أمر الله بعد أن یوصل و یفسدون فی الأرض أولئک هم الخاسرون». (البقره / ۲۷)

گو اینکه برخی از مفسران، این آیه را در محدوده قطع رحم و بریدن پیوند خویشاوندی نگریسته‌اند،^۱ ولی دقت در مفهوم آیه نشان می‌دهد که معنای وسیع‌تر و عمومی‌تری دارد، و قطع رابطه‌ها را در ابعاد گسترده نیز مانند: قطع رابطه پیامبران و مؤمنان و... خواهد گرفت.^۲

بیشتر مفسران، مفهوم آیه را عام گرفته‌اند^۳ و در ضمن گزارش دیدگاههای مختلف درباره «آنچه خداوند به پیوند آن فرمان داده است»، بر این باور پای فشرده‌اند که مفهوم این جمله، عام است. طبری گویند که در آغاز، آیه را در «قطع رحم» منحصر می‌داند و آن را از قناده نیز گزارش می‌کند، اما فراگیری آن (قطع پیوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان) را نیز دور از صواب نمی‌داند.^۴ ثعلبی آیه را عام دانسته و بر این باور رفته است که ایمان به تمام رسولان و آموزه‌های آنها نیز مصداق آیه است که خداوند بدانها امر کرده و مؤمنان شعارشان «لأنفرت بین أحد من رُسله» (بقره / ۲۸۵) است و کافران شعارشان «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» (نساء / ۱۵۰) است.

به‌واقع، ثعلبی این نوع پیوند را مصداقی از «صله»، بل برترین مصداق آن می‌داند.

۱. ر. ک: جامع‌البیان، ج ۱، ص ۲۶۶؛ الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۱۱۰؛ ابن ابی‌حاتم،

تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۷۲؛ البحر المحیط، ج ۱.

۲. الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۵۶؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۵۵؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۵۲.

۳. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۷۲؛ الكشف و البیان، ج ۱، ص ۱۷۳؛ الوسیط، ج ۱، ص ۱۱۰؛ التبیان،

ج ۱، ص ۱۲۱؛ اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۵۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۳۷۴؛ فی

ظلال القرآن، ج ۱، ص ۵۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۴۷؛ الفرقان، ج ۱، ص ۲۵۶؛ التحریر و

التنویر، ج ۱، ص ۳۷۱؛ مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۱۶۰؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۵۰؛ تسنیم تفسیر

قرآن کریم، ج ۲، ص ۵۵۷؛ حضرت آیه‌الله جوادی آملی به تفصیل و با استناد به آیات، مصداق عام

جمله یاد شده را گزارش کرده‌اند.

۴. جامع‌البیان، ج ۱، ص ۲۶۶.

گواینکه روشنترین مصداق آن را «صله رحم» تلقی می‌کند.^۱

سید قطب برای تبیین مراد از «و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل...» نگاشته است:

خداوند به پیوندهای بسیاری فرمان داده است، به پیوند با خویشان و نزدیکان، به پیوندهای انسانی، به پیوندهای سرچشمه گرفته از عقیده و برادری، و نشأت یافته از آن - که هیچ پیوند و ارتباطی بدون آن استوار نگردد...^۲

بدین سان دامنه پیوندهایی که خداوند بدان فرمان داده است و مؤمنان باید آنها را پاس دارند، بسی فراتر از پیوند «خویشاوندی» است و روشن است که در این میان، پیوند با پیامبر ﷺ و به دیگر سخن، پیشوای الهی که تداوم راستین و تجلی عینی و تبلور تمام‌نمای آن، «امام معصوم» است، در اوج تمام پیوندها قرار خواهد داشت. آموزه‌های قرآنی و تعالیم نبوی و ولوی درباره لزوم پیوند با پیشوایان الهی و همگامی و همراهی با آنان و هشدار از جدایی، تک‌روی و سست‌انگاری همراهی با پیشوایان الهی، بس فراوان و همه و همه، مصداق آنچه خداوند بدان امر کرده و مآلاً مصداق عینی این آیت الهی است.

این را نیز بیفزاییم که خداوند از آنان که پیوندها را می‌گسلند و ارتباط به مبدأ نور و سرچشمه زیبایی، حرکت و حقیقت؛ یعنی رهبری را می‌زدایند، در این آیه به «فسق» و «فاسقان» یاد کرده و آن را نکوهیده است. متقابلاً کسانی را که این پیوندها را استوار می‌دارند و بر آنها پای می‌فشارند و مآلاً به پیوند بزرگ انسانی و استواری پایه‌های نظام اجتماعی یاری می‌رسانند، ستوده و در آیه‌ای دیگر از آنان به بینادلان خردورز یاد کرده و فرموده است: «... الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون الميثاق و الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب» (رعد / ۲۰)؛ آنان که پیمان خداوند را پاس می‌دارند و پیمان نمی‌شکنند، و آنان که هر آنچه را خداوند به پیوند آن امر فرموده است، می‌پیوندند و از پروردگار خویش می‌ترسند و از سختی بازخواست بیم دارند.

۱. الکشف و البیان، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۵۲.

در این آیت الهی نیز چنانکه مفسران بزرگ بدان تصریح کرده‌اند، «یصلون ما أمر الله به أن یوصل» عام است و همه‌گونه پیوندها را شامل می‌شود که در اوج آن، پیوند با رهبری امت و پیشوای عادل آیین عدالت‌گستر است.

به دیگر سخن، بر همان پایه‌ای که در تفسیر آن آیه آوردیم، مفسران، این آیه را نیز عام گرفته‌اند و تمام پیوندهای اجتماعی، فکری و اعتقادی را در حوزه معنایی این آیه وارد دانسته‌اند.^۱ به‌واقع، خداوند تبارک و تعالی با این دو آیه، مؤلفه‌های مثبت و منفی مجتمع انسانی - الهی را رقم می‌زند. اجتماعی منسجم، استوار، پیوسته همسوی یک جهت و هدفدار. مجتمعی در پیوند با خداوند و همسوی با آموزه‌های الهی و همراه با پیشوای ربّانی و در میان خود منسجم، متشکل و استوارگام و... .

پیشوای بزرگ الهی، ترجمان والای وحی ربّانی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه فرموده‌اند:

پیوندی که بدان امر شده است، پیوند با آل محمد است آویخته بر عرش الهی که می‌گوید: خدایا با آنان که با من پیوند دارند، ببیوند و با آنان که از من می‌گسلند، قطع کن.^۲

این روایت، ضمن آنکه به روشنی، گستره مفهوم آیه را تبیین می‌کند، لزوم چنگ انداختن به دامن اهل بیت علیهم السلام را برای هرچه بیشتر آشنا شدن با اعماق قرآن نیز نشان می‌دهد. افزون بر آنچه آمد، با توجه به آن روزگار سیاه و تاریک و حاکمیت ستم و جور و روزگار بریدن‌ها و گسستن‌ها، از سر تهدید و یا تطمیع و... روایت، بیانه‌ای است برای روشن ساختن جهتها و آگاهی دادن به چگونگی پیوستن‌ها، گسستن‌ها و... چنان‌که پیشتر اشاره کردیم، بدین مفهوم، روایات بسیاری در منابع و مصادر روایی

۱. برای نمونه ر. ک: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۳۷۵؛ ابن ابی‌المؤمنین، تفسیر القرآن العزیز، ج ۲، ص ۳۵۳؛ الوسیط، ج ۳، ص ۱۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۳۱۱؛ مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۳۴؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج ۱۱، ص ۲۹۶؛ المیزان، ج ۱۱، ص ۳۴۳؛ التحریر و التنویر، ج ۱۳، ص ۱۲۷؛ فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۰۵۷؛ تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۸۴.

۲. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۵۱۸؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶.

توان یافت. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه یادشده می فرماید:

فی رحم آل محمد و قد یكون فی قرابتك؛

این جمله درباره پیوند با آل محمد است و گاهی در خویشاوندان و بستگان تو نیز هست.^۱

یعنی بدان که پیوند با رهبری و پیشوای به حق، برتر و پیشتر از پیوند با خویشاوندان است. امام علیه السلام پس از آنکه آیه را بدین گونه تفسیر و یا تأویل می کند، به نکته مهمی در شناخت قرآن اشاره می کند و می فرماید:

فلاتكوننَّ ممَّن یقول للشیء أنه فی شیء واحد؛

از کسانی مباش که می گویند «هر چیزی در برابر چیزی».

یعنی از کسانی مباش که معنای آیات را منحصر به مصداق معینی بدانند و آن را در

معنایی محدود، محصور کنی.

علامه مجلسی رحمته الله در توضیح روایت نوشته اند:

یعنی اگر آیه در مورد ویژه ای نازل شد، حکمش را در آن محصور نساز، بل به همگان آن گسترش ده، و یا اینکه چون برای آیه ای معنایی گفتیم، نگاه در مقامی دیگر، معنایی دیگر یاد کردیم؛ چیزی از آن را منکر نشو؛ چراکه آیه را ظاهری است و باطنی و...^۲

آنچه در توسیع مفهوم این گونه آیات آمد، در روایات دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام تفسیر بیدارگر می یابد و ابعاد این پیوند در همه زمانها و در تمام شرایط، گوشزد می شود.

این احادیث، بسیار تنبّه آفرین و پندآموز است. اسحاق بن عمار می گوید:

۱. الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۳۱. برای روایات دیگر ر.ک: نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۳۰، ذیل آیه یاد شده.
۲. مرآة العقول، ج ۸، ص ۳۸۵.

از امام موسی علیه السلام درباره تفسیر آیه «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له أجر کریم» (حدید / ۱۱) پرسیدم، فرمود: «نزلت فی صلة الإمام»^۱؛ یعنی درباره پیوند با امام و رهبری نازل شده است.

در روایت دیگری با بیانی روشن تر، مصداق آیه را تبیین کرده، می فرماید: «صلة الإمام فی دولة الفسقة»^۲؛ یعنی درباره یاری رسانی به امام و پیوند اقتصادی با رهبری شایسته در حاکمیت فاسقان نازل شده است. در تبیین بیشتر این تعلیم بزرگ، این سخن امام صادق علیه السلام را هم بیاوریم که فرمود:

منظور، برقرار ساختن پیوند با امام و پیشوای مسلمین در هر سال از طریق کمک مالی است؛ کم باشد یا زیاد.^۳

امام و اعمال انسان:

از جمله معارف بلند و انسان ساز قرآن، مسئله «عرضه اعمال» است. بدین معنی که تمام رفتارهای انسان در مواقع ویژه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام عرضه می شود. قرآن کریم به صراحت از این مسئله سخن گفته است. در سوره توبه می خوانیم: «قل اعمالوا فسیری الله عملکم و رسولُهُ و المؤمنون» (توبه / ۱۰۵)؛ بگو عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند.

گویانکه مفسران اهل سنت به سهولت از کنار این آیه گذشته اند و چنان وانمود کرده اند که آیه یک مسئله کاملاً عادی را مطرح می کند و آن اینکه انسان هر عملی انجام دهد، خواه ناخواه ظاهر خواهد شد و علاوه بر خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همه مؤمنان از راههای عادی و معمولی از آن آگاه خواهند شد.^۴ اما دقت در مفهوم آیه و توجه به

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۵۷؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹.

۲. الروضة من الکافی، ج ۸، ص ۳۰۲؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۹؛ نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۹۵.

۴. برای نمونه ر.ک: التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۱۸۹-۱۹۰؛ تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۳۴ و ۳۵؛ فی ظلال

القرآن، ج ۳، ص ۱۷۰۸؛ روح المعانی، ج ۱۱، ص ۱۶ و....

احادیث اهل البیت علیهم السلام نشان خواهد داد که آیه و پیام آن، ژرفتر و عمیقتر از این پندارهاست.

مفسران شیعه به اقتضای پیشوایان الهی و امامان معصوم علیهم السلام که آگاهترین کسان به مفاهیم و حقایق قرآند، آیه را مرتبط به قیامت دانسته، چگونگی آگاهی خداوند، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان (یعنی امامان علیهم السلام) را وارسیده‌اند.^۱ برخی دیگر از مفسران، مؤمنان را عام دانسته‌اند و روایاتی را که «مؤمنان» را ائمه علیهم السلام معرفی می‌کند، نشانگر «برترین مصداق» تلقی کرده‌اند.^۲

در اینکه امامان علیهم السلام شاهدان اعمال هستند و خواهند بود و اعمال مؤمنان بدانها عرضه می‌شود و خواهد شد، به لحاظ روایات، چنان که پیشتر اشاره کردیم، سخنی نیست. برخی از مفسران کوشیده‌اند تا از چگونگی ترکیب جملات آیه و به کارگیری واژگان در آیه، شواهدی بر این مسئله جست‌وجو کنند که عیناً ذکر می‌شود:

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا از خود آیه فوق، منهای روایاتی که در تفسیر آن وارد شده است، این موضوع را می‌توان استفاده کرد و یا همان‌گونه که مفسران اهل سنت گفته‌اند، آیه اشاره به یک مسئله عادی دارد و آن اینکه انسان هر عملی انجام دهد، خواه ناخواه ظاهر خواهد شد، و علاوه بر خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همه مؤمنان از طرق عادی از آن آگاه می‌شوند؟ در پاسخ این سؤال باید گفت: انصاف این است که در خود آیه شواهدی بر این موضوع داریم زیرا؛

اولاً: آیه اطلاق دارد و تمام اعمال را شامل می‌شود و می‌دانیم که همه اعمال از طرق عادی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان آشکار نخواهد شد؛ چراکه بیشتر اعمال خلاف در پنهانی و به‌طور مخفیانه انجام می‌شود و در پرده استتار غالباً پوشیده می‌ماند و حتی بسیاری از اعمال نیک مستور و مکتوم، چنین است و اگر ما ادعا کنیم که همه اعمال، اعم از نیک و بد و یا غالب آنها بر همه روشن می‌شود، سخنی بسیار گزاف گفته‌ایم. بنابراین، آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان از اعمال مردم باید از طرق غیرعادی و به تعلیم الهی باشد.

۱. اطیب البیان، ج ۷، ص ۳۰۹؛ تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۲۵ به بعد.

۲. برای نمونه ر.ک: المیزان، ج ۹، ص ۳۷۸ و ۳۸۵.

ثانیاً: در پایان آیه می‌خوانیم: «فینبئکم بما کنتم تعملون» (خداوند شما را در قیامت به آنچه عمل کرده‌اید آگاه می‌سازد). شک نیست که این جمله، تمام اعمال آدمی را اعم از مخفی و آشکار شامل می‌شود، و ظاهر تعبیر آیه این است که منظور از عمل در اول و آخر آیه یکی است. بنابراین آغاز آیه نیز همه اعمال را چه آشکار باشد چه پنهان، شامل می‌شود، و شک نیست که آگاهی بر همه اینها از طرق عادی ممکن نیست.

به تعبیر دیگر، پایان آیه از جزای همه اعمال سخن می‌گوید، آغاز آیه نیز از اطلاع خداوند و پیامبر و مؤمنان نسبت به همه اعمال بحث می‌کند، یکی مرحله آگاهی است، و دیگری مرحله جزا، و موضوع در هر دو قسمت یکی است.

ثالثاً: تکیه روی مؤمنان در صورتی صحیح است که منظور، همه اعمال و از طرق غیرعادی باشد، و الا اعمال آشکار را هم مؤمنان می‌بینند و هم غیر مؤمنان. از اینجا ضمناً این نکته روشن می‌شود که منظور از مؤمنان در این آیه - همان‌گونه که در روایات فراوانی نیز آمده است - تمام افراد باایمان نیست، بلکه گروه خاصی از آنهاست که به فرمان خدا از اسرار غیب آگاهند؛ یعنی جانشینان راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.^۱

پیام قرآن این است که کسی نپندارد اگر در خلوتگاهی و یا موقعیتی، عملی را مرتکب می‌شود، این از دیدگاه خداوند مخفی خواهد ماند. نه، خداوند و پیامبرش و مؤمنان از آن آگاه خواهند شد. روشن است که توجه به این حقیقت، چه اثر شگرفی در پاکسازی کردارها و پیراستن رفتارها خواهد داشت. روایات فراوانی نشانگر آن است که خداوند از راه‌های ویژه‌ای اعمال انسانها را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام عرضه می‌کند و آنان از چگونگی کنشهای مردم آگاهی می‌یابند. باوری بدین سان، در انسان مؤمن تأثیری عمیق خواهد داشت. روایات این مسئله را باید در مجامع حدیثی^۲ و نیز ذیل آیه در تفاسیر مأثور دید.^۳

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۲۶-۱۲۸.

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۲۹؛ الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹ باب عرض الاعمال علی

النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الأئمة علیهم السلام.

۳. نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۶۲؛ البرهان، ج ۲، ص ۱۵۷؛ کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۶۰.

اینک سخن حضرت موسی بن جعفر را در تفسیر این حقیقت می‌آوریم. حسین بن بشّار می‌گوید:

امام موسی علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «مصدق» مؤمنون» در این آیه، ما اهل البیت هستیم»^۱.

آنچه تا بدین جا آوردیم، نشانگر جایگاه بلند امام، امامت، ولایت و رهبری نظام فکری قرآنی و اسلامی بود. ادامه روایات این موضوع را با عنوانی دیگر که نشانگر نقش امامت در عینیت جامعه است، خواهیم آورد.

۲. در عینیت جامعه

در روایات بسیاری امام موسی بن جعفر علیه السلام به نقش عینی امام در جامعه می‌پردازد و جایگاه بلند امام و امامت را در چگونگی‌های عینی جامعه تفسیر و تبیین می‌کند. این روایات نیز بسیار است. آنچه در این فصل بدان می‌پردازیم، با توجه به جهت‌گیری این مقاله، احادیث تفسیری امام در این زمینه است. با این همه، یادکردنی است که عرضه این احادیث نیز فقط نیم‌نگاهی است به محتوای آنها. بی‌گمان، بررسی این احادیث با توجه به تفاسیر دیگر از این آیات، مجال بس فراخ‌تر می‌طلبد.

الف) تحقق عینی رسالت در آینه ولایت

در آغاز مقاله به جایگاه امامت و ولایت در دیدگاه اسلام اشاره کردیم و یادآور شدیم که به لحاظ زمانی، امامت در ابلاغ مکتب، هم‌زمان با رسالت است. این موضوع به روشنی نشانگر ارتباط تنگاتنگ آن دو و بیانگر آن است که اگر رسالت در قالب ولایت تداوم نیابد، عملاً محتوای آن دیگرگون شده، از بازدهی خواهد ماند. تبلیغ و

تبیین این حقیقت را بیشتر از هرکس، خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده داشته است و در زندگانی امامان علیهم السلام نیز این حقیقت از شورانگیزترین جنبه‌های تبلیغی آن بزرگواران است.

از سوی دیگر، جبهه متضاد با حق، در زدایش این حقیقت، تلاشی بی‌گیر داشته است. با نگرستن در شیوه‌ها و موضع‌گیریهای منافقان در این زمینه، نکاتی تنبّه‌آفرین فراچنگ خواهد داد. از جمله آیات آغازین سوره «منافقون» که اینک در تفسیر دلپذیر امام علیه السلام با چگونگی آن آشنا می‌شویم:

عن أبي الحسن الماضي عليه السلام، قال: «إذا جاءك المنافقون» بولاية وصيك «قالوا نشهد أنك لرسول الله والله يعلم أنك لرسوله والله يشهد إن المنافقين» بولاية علي «لكاذبون اتخذوا أيمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله» و السبيل هو الوصي «إنهم ساء ماكانوا يعملون ذلك بأنهم آمنوا» برسالاتك «ثم كفروا» بولاية وصيك «فطبع» الله «على قلوبهم فهم لا يفقهون»، قلت: ما معنى لا يفقهون؟ قال: يقول لا يعقلون بنبوّتك، قلت: «وإذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله» قال: وإذا قيل لهم ارجعوا إلى ولاية عليّ يستغفر لكم النبي من ذنوبكم «لوؤاؤوسهم» قال الله: «و رأيتم يصنون» عن ولاية عليّ «وهم مستكبرون» عليه؛^۱

«چون منافقان نزد تو آیند» منافقان و دوچهرگان در ولایت وصی تو «گویند: شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدا هستی. خدا می‌داند که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغگویند. از سوگندهای خود، سپری ساختند و از راه خدا اعراض کرده‌اند» راه خدا وصایت وصی توست «به حقیقت، آنچه می‌کنند، ناپسند است. این بدان سبب است که ایمان آوردند» به رسالت و پیامبری تو «و سپس کافر شدند» به ولایت وصی تو «خدا نیز بر دل‌هایشان مهر نهاد و آنان در نمی‌یابند...» و چون به آنها گفته شود که بیاید تا پیامبر خدا برایتان آموزش بخواهد، یعنی به ولایت علی گردن نهید تا پیامبر برای شما استغفار کند «سرمی‌پیچند و می‌بینی که اعراض می‌کنند» از پذیرش ولایت علوی «انان گردنکشان و مستکبران» بر ولایتند.

آیه با این تفسیر زیبا از یک سوی نشانگر توطئه منافقان در «پذیرش رسالت» برای

«زدایش ولایت» است و از سوی دیگر، ابلاغ حق و افشای چهره متلون منافقان و مآلاً تأکید بر این است که رسالت، جز با تداوم ولایت تحقق نخواهد داشت و جز با گردن نهادن بر ولایت، اعتقاد به رسالت پذیرفتنی نخواهد بود. با توجه و دقت در این تفسیر، به بلندای کلام دیگری می‌رسیم که امام هفتم علیه السلام را در تفسیر آیه‌ای دیگر، شاهد رسالت و گواه بر صداقت پیامبر و نشانگر عظمت و استواری مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند:

عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن علیه السلام فی قول الله عزّ وجلّ: «قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب» قال: «هو علی بن أبی طالب علیه السلام»؛^۱
 امام علیه السلام در تفسیر آیه «قل کفی...» فرمود: [آن کس را که پیامبر به عنوان گواه رسالت گرفت و با عنوان «من عنده علم الكتاب» توصیف کرد] علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ب) امامت، محوری استوار

اسلام، دین وحدت و هماهنگی است. فرهنگ قرآنی هرگز تفرقه و تشتت را برنمی‌تابد و به تشکّل و همرازی و همراهی توصیه می‌کند. گلبانگ شورانگیز قرآنی به مثابه منشوری جاوید در این زمینه، چنین است: «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرّقوا» (آل عمران / ۱۰۳).

گویا انسان در گذرگاه زمان در «چاه ویلی» از تفرّق و از هم‌گسستگی گرفتار است و در این هنگامه شکننده در کار از دست دادن ارزشها و امکاناتش. فریاد قرآن بر این در ماندگان در ژرفای درّه‌های هولناک است که با «حبل الله» خود را نجات دهید و بر گرد این محور راستین فراهم آید و جدا مگردید.

«حبل الله» چیست؟ «قرآن؟»، «اسلام؟» قطعاً چنین است. «قرآن»، قانون‌نامه این وحدت است و اسلام، «آیین و مکتب» آن. اما این مفاهیم کلی باید مصداقی یابد و این فرمان برین را مصداقی باید. اینک باید به خانه «اهل البیت» رفت که «أدری بما فی

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۱۵؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۲۹.

البیت» هستند. آنان خواهند گفت مصداق والای «حبل الله» ائمه معصومین علیهم السلام و خاندان پیامبرند و نمونه راستین و والای آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است. ابن زید می‌گوید:

از امام موسی بن جعفر علیه السلام خواستم تا «واعتصموا بحبل الله جميعاً» را برایم تفسیر کند، فرمود: «علی بن ابی طالب علیه السلام حبل الله المتین است».^۱

روشن است که آن بزرگوار و فرزندان بزرگوارش در جایگاه امامت، مانند محوری راستین و تکیه‌گاهی استوارند که چونان شیرازه‌ای، بخشهای پراکنده جامعه را درهم می‌تنند و امتی متشکل و هم‌آوای سازند.^۲

ج) مرجعیت دینی و علمی

امامت، به عنوان تداوم رسالت، و امام در جایگاه رسول، به عنوان ادامه‌دهنده راه و آرمان او دارای شئون و مسئولیتهایی است. قرآن کریم از این شئون سخن گفته است؛ از جمله از پیشوایی فکری و علمی. یعنی پیامبر مرجعیت دینی و علمی را به عنوان مبین و مفسر مکتب، عهده‌دار است.^۳ خداوند می‌فرماید: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (حشر / ۷).

این آیه به‌واقع، نشانگر خاستگاه تشریح در نظام اسلامی است و بیانگر اینکه مرجعیت علمی، فکری و قانونی، از آن پیامبر صلی الله علیه و آله است و هر آنچه در تضاد و

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۵. در روایت دیگری از حضرت باقر علیه السلام آمده است: «... آل محمد علیهم السلام هم حبل الله الذی امرنا بالاعتصام به، فقال: واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرّقوا» (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۳۴؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۵، چاپ جدید، ج ۱۵، ص ۲۹۰).

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسمعوا و اطیعوا لمن و لاه الله الأمر فانه نظام الإسلام» (شیخ مفید، امالی، ص ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۵۳، چاپ دارالتعارف).

۳. برای آگاهی از شئون یاد شده ر.ک: استاد شهید مطهری، ولایها و ولایتها، چاپ شده در شش مقاله، ص ۱۷۰.

مخالفت با آنچه پیامبر ﷺ آورده است، باشد، یکسره از اعتبار ساقط است. آیه یاد شده در سوره حشر و در جریان نبرد پیامبر ﷺ با یهودیان بنی نضیر نازل شده است. آیه پس از آنکه حکم غنائم این رویارویی را در برابر سؤال و پیشنهاد مسلمانان تبیین می‌کند (غنائمی که بدون نبرد، فراچنگ آمده بود) حکمی عام و قاطع صادر می‌کند و آن اینک «هر آنچه را پیامبر ﷺ بدان امر کند و در هر زمینه‌ای، لازم الاجراست و از هر آنچه نهی کند، دست یازیدن بدان بر مسلمانان حرام است». یعنی بدان‌گونه که مفسران تصریح کرده‌اند، گواينکه مورد نزول آیه، «خاص» است، اما حکم «عام» بوده و شمول دارد.

علامه طباطبایی نوشته‌اند: «آیه با چشم‌پوشی از سیاق، عام است و تمام اوامر و نواهی پیامبر ﷺ را فرامی‌گیرد».^۱

محمدطاهر بن عاشور نیز بر این شمول تأکید کرده و چگونگی آن را واگفته است.^۲ در میان مفسران، سید قطب به نیکویی و زیبایی به تفسیر آیه پرداخته و این جمله را در پیوند با جملات پیشین به استوار و درس‌آموزی تبیین کرده و نوشته است:

به‌واقع قرآن کریم پس از آنکه در بخش پیشین آیه، قاعده‌ای برای تنظیم اقتصادی نظام الهی رقم می‌زند، در این بخش، بنیادی برای تشریح و قاعده‌ای برای قانونگذاری پی می‌نهد؛ یعنی ایجاد منبع و خاستگاهی برای بشریت در قانون و قانونگذاری که باید همه و همه به یک سرچشمه بازگردند و آن «ما جاء به الرسول و ما نهی عنه الرسول» است...^۳

سید قطب در ادامه بحث ابعاد مسئله را به خوبی روشن ساخته و آیه را به روشنی تفسیر کرده است. تفسیر علامه سید محمدحسین فضل‌الله از آیه، هوشمندانه و دقیق و خواندنی است. او محتوای آیه را به خوبی با فرجام آیه «... و اتقوا الله إن الله شديد العقاب» پیوند داده و نوشته‌اند:

خداوند به انسان هشدار می‌دهد که در قانونگذاری در کنار تأکید بر سرچشمه آن، تقوا پیشه کند و در برابر جو، فضای مسموم، فشارهای مختلف و... حق را به مسلخ «مصلحت» نبرد.^۱

بدین سان، آیه به یکی از ابعاد رهبری پیامبر ﷺ و یا به دیگر سخن، به یکی از شئون «ولایت» پرداخته و بدان تأکید کرده است.

امامت در باور همه مسلمانان، تداوم «رسالت» است؛ گواينکه در میان فرق اسلامی، در چگونگی شکل‌گیری آن پس از پیامبر ﷺ و عنوانی که ادامه‌دهنده این راه پیدا می‌کند، مسلمانان یک داستان نیستند که بماند، بسیار مختلف‌الآرا هم هستند. به هر حال، مآلاً امام نیز در جامعه از چنین شأن و جایگاهی برخوردار خواهد بود.

اما در تعریف و تبیین شیعی از امامت، بی‌گمان، این جایگاه از ویژگی والایی برخوردار است. برخی از پژوهشگران این بعد از امامت را از جمله برجستگیهای امامت شیعی شمرده و نوشته‌اند:

واژه امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق خاصی از آن اطلاق می‌گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی. در هر جا از قرآن که مشتقات واژه امامت (امام - ائمه) به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. در مواردی پیشوایی فکری و در موارد بیشتری، پیشوایی سیاسی یا هر دو. پس از رحلت پیامبر ﷺ و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چندین فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکته اصلی اختلاف را مسئله رهبری سیاسی امت تشکیل می‌داده و واژه امامت و امام، سرنوشت ویژه‌ای پیدا کرد و بیش از هر معنای دیگری در مفهوم رهبری سیاسی به کار رفت... در مکتب تشیع - که از نظر پیروانش اصلی‌ترین جریان فکری اسلامی است - امامت به همین معنا گرفته می‌شد و نظریه آن مکتب درباره امام بدین‌گونه خلاصه می‌گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعه اسلامی، باید از سوی خدا و به وسیله پیامبر ﷺ معرفی و معین شده باشد، و باید رهبری فکری و مفسر قرآن و آگاه از همه رموز و دقایق دین باشد و باید پاک،

۱. من و وحی القرآن، ج ۲۲.

۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۴.

۲. التحریر و التنویر، ج ۱۳ (۲۸)، ص ۸۷.

۳. فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۵۲۵.

معصوم و مبرا از هر عیب و نقیصه خلقی و خُلُقی و سببی باشد و باید از دودمانی پاک و پاکدامن تولد یافته باشد و باید و باید... و بدین‌گونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، به‌جز رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت. هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می‌شناخت، نه‌تنها اداره امور اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری، آموزش دینی و تصفیه و تزکیه اخلاقی را نیز از او انتظار می‌برد و اگر این از او ساخته نمی‌بود، او را به عنوان «امام به‌حق» نمی‌شناخت.^۱

روشن است که این تلقی شیعیان از امام و امامت، مبتنی بود بر آموزشها و آگاهی‌هایی که آنان از پیشوایان خود داشتند. در روایات بسیاری امامان علیهم‌السلام به عنوان مرجع دینی و رهبری فکری شناسانده شده‌اند و مردم برای گشودن مشکلات و یافتن پاسخ ابهامها به سوی آنان دعوت شده‌اند و آن بزرگواران، آگاهان امت، نشانه‌های روشن راه زندگی معرفی گردیده‌اند و به ستارگان فروزان در شبهای دی‌جور مانند گشته‌اند که انسان را در «تاریکزار یخ‌زده زندگی» راهبری و هدایت می‌کنند.

سلیمان بن جعفر می‌گوید:

از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «مصدق «أهل الذکر» در «فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون» (انبیاء / ۷) ما هستیم».^۲

آیه کریمه با ظهور لفظی، بی‌گمان، لزوم مراجعه نامتخصّصان به متخصّصان و جاهلان به عالمان را تبیین می‌کند و بی‌گمان، برترین و روشن‌ترین مصداق آگاهان به قرآن، احکام و آموزه‌های آن، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و شئون مرتبط با رسالت آن بزرگوار، امامان علیهم‌السلام هستند. آیا در اینکه امامان علیهم‌السلام در جایگاه بلندی از این آگاهی جای دارند، جای تردیدی هست؟! به مقتضای روایات بسیار پراکنده شده در اینجا و آنجای منابع

۱. پیشوای صادق. مجموعه مقاله‌هایی از مقام معظم رهبری، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای است که در آغازین شماره‌های روزنامه جمهوری اسلامی نشر یافت، استناد ما بدان مقاله‌هاست. آن مقاله در کتابی با همین عنوان نشر یافته است.

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۰؛ مسند الامام کاظم علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳۱.

فریقین، مراد از «أهل الذکر» علی علیه‌السلام و فرزندانش است.^۱

اما می‌توان گفت که این نکته از متن قرآن نیز مستفاد است. خوب است این حقیقت را از رشحات قلم فقید علم و تحقیق، مفسّر عالیقدر قرآن، مرحوم استاد محمدتقی شریعتی بیاورم. وی می‌نویسد:

علامه سیدشرف‌الدین، از تفسیر کبیر ثعلبی نقل می‌کند و نیز می‌گوید علامه بحرینی متجاوز از بیست حدیث صحیح آورده‌اند که مقصود از «اهل ذکر»، «اهل بیت» پیغمبر است.^۲

این از نظر مدرک روایی، اما از نظر خود قرآن در سوره طلاق، آیه ۹-۱۰ تصریح دارد که ذکر، پیغمبر است: «قد أنزل الله إلیکم ذکراً رسولاً یتلوا علیکم آیات الله»؛ در این آیه، به روشنی توضیح می‌دهد که: «ذکر، پیغمبری است که آیات خدا را بر شما تلاوت می‌کند» و اگر کسی بخواهد ذکر را به معنای دیگری مانند قرآن، مثلاً بگیرد، باید قائل به حذف و تقدیری شود، وگرنه ظاهر آیه به حکم حجت بودن ظواهر قرآن، حکم می‌کند که لفظ «ذکر» به اعتبار «مذکر» بودن پیغمبر از روی مبالغه، بر آن حضرت اطلاق شده است.

بنابراین «أهل الذکر» اهل پیغمبر خواهند بود. بدون نیاز به هیچ تأویل و حذف و یا تقدیر.^۳

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه گواینکه به لحاظ مورد، آیه را خطاب به مشرکان و «أهل الذکر» را «اهل کتابهای آسمانی» می‌داند و به لحاظ توجه به پیام محتوای آیه و با پیرایش آن از ملابسات تاریخی و فضای نزول، آن را پیامی عام و ارشادی برای همگان، در لزوم مراجعه ناآگاهان به آگاهان می‌داند؛ اما به حسب روایات، برترین و والاترین مصداق «أهل الذکر» را «اهل بیت علیهم‌السلام» دانسته، به اشکالات برخی از مفسران عامه پاسخ می‌دهد.^۴

۱. احقاق الحق، ج ۳، ص ۴۸۲ و ۴۸۳؛ ج ۹، ص ۱۲۵ و ۱۲۶؛ ج ۱۴، ص ۳۷۱-۳۷۵؛ سبیل النجاة فی تمّة المراجعات، ص ۵۰.

۲. المراجعات، ص ۸۹. ر.ک: غایة المرام، ج ۳، ص ۲۵.

۳. خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، ص ۱۸۴.

۴. المیزان، ج ۱۲، ص ۲۵۹ و ۲۸۵.

بدین سان کلام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در تبیین مصداق «أهل الذکر» که امامان علیهم السلام هستند، بسی روشن و استوار است. به واقع، طرح مرجعیت علمی و دینی و اندیشگی آن بزرگواران است که امام علیه السلام در آن روزگاران عالم تراشی حکومت و «مرجع سازی» حاکمیت، بدان تأکید می کند.

مشعلهای جاوید در تاریکزار زندگی

انسان در گذرگاه زندگی به سوی هدف، با راهها، بل چاهها و طرق گونه گونی مواجه می شود. خداوند سبحان که انسان را آفریده است، هدایت او به «مقصد» را نیز به عهده گرفته است؛ و برای هدایت او «بیّنات» و «علامات» فرور ستاده است.

مصداق «بیّنات یا نشانه های روشن» و «علامات یا مشعلهای برفراز» چیست و کیست؟

محمد بن فضیل می گوید:

امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه «وعلامات و بالنجم هم یهدون» (نحل / ۱۶) فرمود: «نحن العلامات و النجم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»؛^۱ مصداق مشعلهای برفراز، ما هستیم و مصداق ستاره، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

علی بن سواد شیبانی می گوید:

از امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره تفسیر آیه «ذلك بأنهم أرسلناهم بالبیّنات» (نغابن / ۵) سؤال کردم، فرمود: «بیّنات [نشانه های روشن] امامان علیهم السلام هستند».^۲

بدین سان روشن است که اینان راهیان نور و راهنمایان راستین انسانیت و مشعلداران فضیلت و هدایتگران صراط مستقیمند و هرگونه راهجویی و هدایت طلبی از غیر اینان، گمراهی، بلکه تحیری ژرف و شکننده است.

محمد بن فضیل تفسیر آیه «و من أضلّ ممن اتّبع هویه بغیر هدی من الله» (قصص / ۵۰) (و کیست گمراه تر از آن کس که بی آنکه راهنمایی از خدا خواهد، از پی هوای نفس خویش رود؟) را این گونه نقل می کند: «یعنی اتّخذ دینه هویه بغیر هدی من أئمة الهدی»؛^۱ یعنی آن که آیین و روش زندگی را هوای نفسش گرفته و بر هدایت پیشوایان هدایت گردن نهاده.

امام علیه السلام در مقامی دیگر «هدایت» را «ولایت» معنی می کند^۲ و ایمان بدان را عامل مصونیت از کاستیها، ستمها و نارواییها می داند و بدین سان نشان می دهد که هدایت و راهیابی، همگون با ولایت است و پذیرش رهبری و حاکمیت حق، همسان با راه یافتگی و رشد است و مآلاً عدم پذیرش آن، گمراهی و ضلالت خواهد بود که «و ماذا بعد الحقّ إلا الضلال».

آنچه تا بدین جا آمد، همه و همه نشانگر آن بود که یکی از شئون والای امامت و ولایت، مرجعیت دینی و محور هدایتگری برای جامعه و امت است.

مسئولیتها و اختیارات

عدالت گستری

جایگاه «عدل» و گسترش «عدالت» در تعالیم و حیانی و آموزه های مکتبی، جایگاه بس والایی دارد. قرآن کریم به صراحت، فلسفه بعثت پیامبران را گسترش عدالت معرفی کرده، می فرماید: «لقد أرسلنا رُسُلنا بالبیّنات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان، ليقوم الناس بالقسط» (حدید / ۲۵).

علی علیه السلام اجرای عدالت را عامل بقای دین و باعث زنده شدن احکام دانسته، می فرماید: «العدل حياة الأحكام».^۳

حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نیز در ضمن پیامهای شورانگیز قیامش به مردمان

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۳؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶.

۲. در تفسیر آیه ۱۳ از سوره جن: «و إنا لما سمعنا الهدی أمنا به...»؛ و اینکه ما آنگاه که هدایت را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۶۶؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۶۳؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۴۴. ۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۰۴؛ الحیاء، ج ۶، ص ۴۰۴.

کوفه و آنگاه به همه نسلها و عصرها، درباره چگونگی پیشوایان بحق و مسئولیتهای آنها می نویسد:

... فلعمری ما الإمام إلا العامل بالكتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه على ذات الله...؛
به جانم سوگند که پیشوای راستین و امام به حق، کسی است که به کتاب خدا عمل کند و عدالت‌گستری و «قسط» آفرینی را پیشه سازد و حق مدار باشد و خود را وقف و فدای فرمان خدا کند.^۱

امام موسی بن جعفر علیه السلام بی‌نیازی مردم و بی‌نیازی همگان و زدایش فقر در صحنه زندگی را با اجرای عدالت میسر می‌داند و می‌فرماید: «لو عدل فی الناس لاستغنوا».^۲
بدین سان روشن است که امام به عنوان محور نشاط و تحرکهای اجتماع و مسئول هدایت و راهبری انسان به مقصد و مقصود والا، باید مهم‌ترین مسئولیت را شناختن، شناساندن و گستراندن عدالت بداند.

آموزه‌های قرآن کریم بر عدالت‌گستری تأکید و امامت پیشوایان ظالم را مردود اعلام کرده است. خداوند سبحان در ادامه سخن از «پیشوایی» ابراهیم علیه السلام و درخواست تداوم امامت در فرزندان آن بزرگوار فرمود: «لایسال عهدهی الظالمین»؛
...بیمانم (عهد-امامت) ستمکاران را نرسد.

مفسران از کهن‌ترین روزگاران، تردید روانداشته‌اند که آنچه در این آیه پرسش شده، «امامت» است و آنچه به زبان اخبار، نفی شده و مردود دانسته شده است، «پیشوایی ستم‌پیشگان» است.

مقاتل بن سلیمان (م. ۱۵۰ ق) نوشته است: «یعنی آنان (ستم‌پیشگان) را پیشوا قرار نخواهم داد».^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۰۴. و نیز ر.ک: تاریخ طبری، تحقیق ابوالفضل ابراهیم ارشاد، ج ۵، ص ۳۵۳؛ تحقیق مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، ج ۲، ص ۳۹.
۲. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۵۴۲؛ الحیاء، ج ۶، ص ۳۴۵.
۳. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۱۳۷.

طبری نوشته است:

این جمله خبر می‌دهد که خداوند «جل ثناؤه» ستم‌پیشه را هرگز پیشوایی نخواهد داد. به واقع در برابر پرسش ابراهیم که امامت را در میان فرزندانش نیز قرار دهد، خداوند فرموده است: چنین خواهد کرد، اما نه در میان ستم‌پیشگان از آنان؛ پس خداوند نشان داده است که امامت از آن اولیاء و اهل طاعت است.^۱

شیخ طوسی رحمته الله نوشته‌اند:

پرسش ابراهیم، ادامه امامت در فرزندان است که خداوند پاسخ داده است: چنین چیزی (امامت و پیشوایی) در میان فرزندان ستم‌پیشه روا نخواهد بود.^۲

این نکته روشن‌تر از آن است که نیازمند تأکید باشد و آموزه‌های قرآنی، نبوی و ولوی، صریح‌تر و تکان‌دهنده‌تر از آنکه نادیده انگاشته شود.^۳ اما شگفتا که چون مسیر خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حوزه سیاست، دیگر سان شد، در حوزه «ثقافت» نیز تحریفها و دیگرسانیهایی شگفتی پدید آمد؛ تا بدانجا که ستم‌پیشه‌ای شکمباره چون معاویه بن ابی سفیان و دیگر خلفای اموی و ستم‌گسترانی چون هارون الرشید و دیگر خلفای عباسی در جایگاه خلافت نبوی پذیرفته شدند.

در چنین روزگاری و با چیرگی چنین فرهنگی، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در پاسخ مرزبانی قمی از آیه «شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم قائماً بالقسط» و در تفسیر «قائماً بالقسط» (آل عمران / ۱۸) فرموده‌اند: «هو الإمام».^۴

یعنی امام به صراحت، مصداق دانشوران گستراننده عدالت و قائمان به قسط را

۱. جامع البیان، ج ۱، ص ۷۳۷. ۲. التبیان، ج ۱، ص ۴۲۷.

۳. ر.ک: الکشاف، ج ۱، ص ۳۱۸؛ النکت و العیون، ج ۱، ص ۱۲۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۱؛ التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۳۸؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۳؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴ (تفسیر علامه طباطبایی از آیه، تفسیری است دقیق و ارجمند)؛ المنار، ج ۱، ص ۴۵۶؛ فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۱۱۲ به بعد (زیباترین و دلپذیرترین و هوشمندانه‌ترین تفسیر را از آیه، سید قطب به دست داده است؛ شورانگیز و درس‌آموز).

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷.

«امام» معرفی کردند و در آن شب دیجور جهل و فساد، در جایگاه بلند مفسر قرآن، این حماسه را سرودند که: رهبری جامعه باید عادل باشد و عدالت‌گستر، ظالم نباشد، با ظلم بستیزد و قیام قسط باید در سرلوحه اعمال او باشد.

امام و مسائل اقتصادی

از جمله مباحث حساس امامت و رهبری، حد و حدود اختیارات و مسئولیتهای اقتصادی و مالی اوست. با نگرشی که اسلام، به‌ویژه جریان ناب آن، تشیع علوی، به این مسئله می‌نگرد، امام محور تمام نشاطها و تحرکهای جامعه است و «معجاری امور» در اختیار رهبری خواهد بود. گستره این مبحث در فسحت این مقال نیست. اما گفتنی است که سیره منور امامان علیهم‌السلام به‌ویژه امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نشانگر این حقیقت است و اینک پیشتر از آنکه به روایات تفسیری امام علیه‌السلام در این زمینه بپردازیم، باید بگوییم که مورخان آورده‌اند:

مهدی عباسی چون بر مسند خلافت تکیه زد، برای درانداختن صلاهی عدالت و ساختن چهره‌ای عدالت‌گستر، اعلام کرد که مظالم را به صاحبانش باز می‌گرداند، امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نزد او رفت و دید چنان است که می‌گفتند، فرمود:

- آنچه از ما به ظلم گرفته‌اند، چرا بازپس داده نمی‌شود؟

- یا ابوالحسن از شما چه چیز را به ستم گرفته‌اند؟
- فدک.

- حدود فدک را بفرمایید.

- یک طرف آن کوه احد است و سمت دیگر آن عریش مصر، یک سویش طرف ساحل دریا و سوی دیگرش، دومة الجندل.

- تمام این قسمتها حدود فدک است؟

- آری.

مهدی دگرگون شد و در چهره‌اش آثار خشم ظاهر گشت. چون امام علیه‌السلام تمام سرزمین مملکت‌های اسلامی آن روز را حدود فدک معرفی می‌کند. چنین بود که مهدی رو به امام کرد و گفت: این مقدار خیلی زیاد است.^۱

۱. *حیة الامام موسی بن جعفر علیهم‌السلام*، ج ۱، ص ۴۵۱؛ ترجمه آن، ج ۲، ص ۵۲۱ به نقل از *مناقب آل ابی‌طالب*، ج ۲، ص ۳۸۱.

این گفت‌وگو از جهات بسیاری قابل توجه و شایان دقت است؛ از جمله جایگاه بلند و نقش شگرف امور اقتصادی و امکانات مالی در حاکمیت حق. یعنی فدک در آن روز نیز که فاطمه اطهر علیها‌السلام برای بازگرداندنش فریاد برآورد و مظلومانه ضربه خورد، در چنین نقشی بود و اینک نیز. از سوی دیگر، نمایشگر موضع امام علیه‌السلام است در مقابل نظام عباسی و اندیشیدن به قیامی عاشورایی در بازگرداندن جایگاه خلافت. در گزارش دیگری آمده است:

سخن چینان و سعایت‌گران به هارون گزارش دادند که از اطراف جهان اسلام اموال فراوانی در نزد امام فراهم می‌آید و....^۱

این نیز نشانگر موضع امام و نیز اختیارات و مسئولیتهای رهبری جامعه در مسائل اقتصادی است.

آنچه آمد، گوشه‌ای از سیره عملی امام علیه‌السلام است. گفتار امام علیه‌السلام نیز نشانگر ابعاد دیگری از این بحث است.

انفال و امام

انفال از جمله منابع مهم مالی در نظام اسلامی است. مصادیق انفال در روایتهای بسیاری آمده است و چگونگی حکم آن نیز بیان شده است. در کتابهای فقهی نیز در پایان بحث خمس، فقها بابی را ویژه بحث انفال گشوده‌اند. در این‌که انفال از آن امام علیه‌السلام است، گویا تردیدی نباشد، اما چگونگی آن در محدوده زمانی و مصداقی، قابل بحث است.

از جمله ادله روشن و گویای انفال مبنی بر اینکه در اختیار امام است، تفسیری است که امام موسی علیه‌السلام از آیه انفال به دست داده‌اند. امام علیه‌السلام فرموده‌اند: «ما کان من الأرض باد أهله فذلك الأنفال فهو لنا».^۲ آنچه در این حدیث آمده است، یکی از مصادیق انفال است. امام علیه‌السلام در حدیث دیگر به تفصیل از مصادیق انفال سخن

۱. *الفصول المهمة فی معرفة الأئمة*، ج ۲، ص ۹۵۱؛ *حیة الامام موسی بن جعفر علیهم‌السلام*، ص ۴۵۱ و ۴۵۲.

۲. *مسند الامام کاظم علیهم‌السلام*، ج ۲، ص ۲۶ ذیل آیه ۱ سوره انفال.

... له (للإمام) بعد الخمس الأنفال. و الأنفال كل أرض خربة قد باد أهلها، و كل أرض لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب ولكن صالحوا صلحاً و أعطوا بأيديهم على غير قتال و له رؤوس الجبال، و بطون الأودية و الأجام و كل أرض ميته لا رب لها و له صوافي الملوك ما كان في أيديهم على غير وجه الغصب.^۱

یعنی: ... بعد از خمس، انفال نیز در اختیار امام است. انفال عبارت است از:

۱. هر زمین خراب مانده‌ای که اهالی آن از میان رفته‌اند و زمینهاشان بدون بهره‌دهی افتاده است.
 ۲. هر سرزمین که از طریق صلح به مسلمانان واگذار شده است.
 ۳. کوهها (و آنچه از آنها به دست می‌آید).
 ۴. بیابانهای گسترده (و بهره‌های حاصل از آن).
 ۵. پیشه و جنگلهای طبیعی.
 ۶. هر زمین بایری که کسی تصدی اداره و آبادانی آن را به عهده ندارد.
 ۷. آنچه پادشاهان و حاکمان، ویژه خود ساخته‌اند و در تصرف گرفته‌اند، در صورتی که به زور و نیرنگ به دست نیامده باشد و حق کسی در آن موارد پایمال نشده باشد که در این صورت، دارنده حق اصلی، مقدم است.
- ترسیم ابعادی به این گستردگی برای انفال و آنگاه انفال را از آن امام دانستن، پرواضح است که ترسیم طرح حکومتی است و به دیگر سخن، امام علیه السلام با این تفسیرها و طرح این‌گونه بحثها به واقع از حکومت الهی-قرآنی علوی سخن می‌گوید و ضرورتها و لوازم مالی و اقتصادی آن را برمی‌شمرد و «امام» را در رأس آن حکومت می‌نگرد، و اگر «امامی» مسئولیتش صرفاً تبیین احکام شرعی و موعظه حسنه است، چه نیازی به این همه اموال دارد؟ و بالاخره در این‌گونه موارد، سخن از «شأنی» از شئون امام است و تبیین جایگاه او در متن جامعه.

پیشوایان راستین

امامت و رهبری جامعه از دیرباز در میان جامعه اسلامی مورد گفت‌وگو بوده است. مصداق عینی «امام» و چگونگی آن، که باید بر جایگاه امامت و رهبری جامعه تکیه زند، از منظرهای گونه‌گون در حوزه فرهنگ اسلامی، مورد بحث و مناقشه بوده و هست. رهبری که اطاعت از آن واجب است و باید رهبری امت را به دست گیرد، کیست؟ دارای چه ویژگیهایی است؟ و... دهها سؤال به طور طبیعی در این زمینه در ذهنها به وجود می‌آید.

در احادیث پیشوایان بزرگوار ما برای این سؤالها پاسخهای روشنی می‌توان یافت. برخی از این روایات به تبیین و تفسیر ویژگیها پرداخته‌اند و برخی دیگر، مصداق عینی آن را مشخص ساخته‌اند. قرآن کریم لزوم اطاعت از حاکمان جامعه را همسان با اطاعت از خداوند و پیامبر دانسته و فرموده است: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم» (نساء / ۵۹).

در گذرگاه زمان و در کشاکش بحثهای کلامی، مصداق «أولی الأمر» دستخوش تغییر و تبدیل و تحریف بسیاری شده است؛ تا بدان جا که متکلمان عامه در انعقاد امامت و تحقق رهبری، از ارائه تئوری «اصالت قدرت» نیز ابا نداشته‌اند.^۱ اما جریان ناب اسلام در قالب تشیع علوی، همواره بر حاکمیت امام معصوم و عادل تکیه می‌کرده و به پیروی از رهبران راستینش، هیچ‌گونه ستم‌بارگی را در این زمینه بر نمی‌تابیده است. نصوص این حقیقت، فراوان‌تر از آن است که بتوان در این مجال یاد کرد. تنها کلام آفتابگون موسوی را می‌آوریم و می‌گذریم:

عمر و بن سعید می‌گوید:

از امام موسی علیه السلام درباره تفسیر آیه «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم» سؤال کردم، فرمودند: «مراد از «أولی الأمر» علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای بعد از اوست».^۲

۱. الغدير، ج ۷، ص ۱۳۶ به بعد.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۵۳؛ مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰.

۱. مسند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵۰.

بدین سان امام علیه السلام مصداق صاحبان حکومت، و حاکمان مطاع را علی علیه السلام و فرزندان او می‌داند و در روزگار حاکمیت هارونیان، بر حاکمیت ستم، خط بطلان می‌کشد و یک بار دیگر در قالب تفسیر قرآن، شعار علوی «حاکمیت از آن علی و فرزندان او است» را می‌گستراند.

نفی حاکمیت ستمگران

امام کاظم علیه السلام تنها به اثبات حاکمیت حق نمی‌پردازد و به گستراندن حماسه حق، بسنده نمی‌کند. نفی باطل را نیز پیشه می‌سازد و حاکمیت ستم را افشا می‌کند و لزوم برچیدن بساط جباران را نیز فریاد می‌کند. احادیث لزوم مبارزه با ظلم و درافتادن با ستمگران و گستراندن حق، در میان گفتار امام موسی بن جعفر علیه السلام از برجستگی شگفتی برخوردار است. دریغا که اینک مجال عرضه آن همه حماسه‌های هیجان‌بار نیست.

آن مراقب خشمگین علیه فجایع بغداد و ستمهای آن، آن مظهر قرن هارونی، او که در «اخلاق اجتماعی» و «تقوای حماسه»، این خروش شورانگیز و خون‌آفرین را می‌پراکند و گوش جامعه را با این پند حماسی می‌آکند که: ای فلان! اتق الله و قل الحق و إن كان فيه هلاك فإن فيه نجاتك، ای فلان! اتق الله و دع الباطل و إن كان فيه نجاتك، فإن فيه هلاك.^۱

آری این امام و این حماسه‌آفرین بزرگ، هرگز از افشاگری علیه ستم و افشای چهره جباران آرام نمی‌گیرد. محمد بن منصور می‌گوید:

۱. بیان شورانگیز و سرشار از عشق به ولایت آل علی علیهم السلام که توسط استاد محمدرضا حکیمی در کتاب «اسلام در ایران»، بخش توضیحات آمده است. استاد این جملات را به‌روزگار حاکمیت سیاهی و تباهی و در زیر تیغ سانسور ستم‌شاهی نگاشته‌اند. آن عزیز خردمند، و برنادل حماسه‌ساز و حماسه‌گستر، هنوز نیز در شناخت و شناساندن مکتب خروش‌آفرین، عدالت‌گستر و ستم‌سوز نبوی، علوی، حسینی، موسوی و ولوی، همچنان پرشور است و دردمند. برای اطلاع از روایتی که استاد آورده ر.ک: بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۹، چاپ بیروت.

در محضر امام علیه السلام بودم، درباره تفسیر آیه «و إذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها آباءنا و أمراً بهما قل إن الله لا يأمر بالفحشاء أتقولون على الله ما لا تعلمون» (اعراف / ۲۸) پرسیدم، امام فرمود: «آیا می‌نگری که کسی بپندارد خداوند ما را به زنا و شراب و دیگر محارم امر می‌کند؟!»
گفتم: نه! امام فرمود: «پس این «فاحشه» که می‌گفتند خدا ما را بدان امر کرده است، چیست؟»

گفتم: خداوند و ولی او دانایند، امام فرمود: «این از پیشوایان ستمگر است. آنان چنان ادعا می‌کردند و به پندارها می‌دادند که خداوند به اطاعت از آنان امر کرده است، خداوند سخن آنان را رد می‌کند و ما را آگاهاند که آنان به خداوند دروغ می‌بندند و این پندار واهی را «فاحشه» می‌نامد.»^۱

این کلام بلند و تفسیر ناب را اگر در محیط آکنده از تزویر آن روز بنگریم و دریابیم که دستگاه، دهها محدث و مفسر را برای توجیه اعمال فسادگستران کاخ بغداد به آبادیها و شهرها گسیل می‌داشت تا اطاعت از حاکمان جبار را امر الهی جلوه دهند،^۲ به عمق کلام امام و عظمت حماسه آن بزرگوار پی می‌بریم و می‌دانیم که تفسیر واقعی کلام الهی در نزد چه کسی و از آن کیست؟

امام علیه السلام از یک سوی به نگرش تحریف‌گرانه دستگاه از قرآن توجه می‌دهد و از سوی دیگر، حاکمیت جباران را مصداق «فاحشه» معرفی می‌کند و بالاخره موضع صریح قرآن را در قالب تفسیری بدین سان شورانگیز در مقابل حاکمیت آنان روشن می‌کند.

امام علیه السلام در تفسیر دیگر از آیتی دیگر، به فرجام این غاصبان می‌پردازد و با چهره‌نگاری تنبّه‌آفرینی از آنان، حاکمان ستمگری را که بر علی و فرزندان او ستم روا داشتند «فجّار» معرفی کرده، جایگاه آنها را «سجّین» اعلام می‌کند.

ابن شهر آشوب در کتاب گرانقدر مناقب آل ابی طالب آورده‌اند که امام موسی علیه السلام در تفسیر آیه «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَّارِ لِنِ سَجِّينَ» (مطفّین / ۷) فرمود:

۱. مسند الامام الكاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵.
۲. حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ج ۱، ص ۴۴۲؛ ترجمه آن، ج ۱، ص ۴۹۷.

الذین فجروا فی حقّ الأئمّة علیهم؛^۱
آن فاجران که نامه عمل آنان در «سجّین» و سرنوشتشان در «سجّین» است، کسانی هستند که به حق امامان علیهم تجاوز کردند و بر آنان ستم روا داشتند.

نقش «پیشوایان نور» و «رهبران نار» در جامعه

در پی گیری تفسیر راستین امامت و هدایت امت به «صراط مستقیم» در احادیث تفسیری امام موسی کاظم (علیه السلام) اینک تعلیمی آموزنده و بسیار باارزش را می آوریم در بیان اهمیت نقش رهبری در سعادت و شقاوت انسانی و تبیین ابعاد امامت و رهبری در گسترش «صلاح» و «سداد» و یا گسترش «تباهی» و «فساد».
محمد بن منصور می گوید:

از امام کاظم (علیه السلام) درباره این آیه پرسیدم: «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ» (اعراف / ۳۳)؛ هر آینه پروردگارم کارهای زشت را، خواه آشکار باشد خواه پنهان، حرام کرده است.

فرمود: «قرآن را ظاهری است و باطنی، همه آنچه در کتاب حرام شده وجه ظاهر است، و باطن آن، پیشوایان جور است و همه آنچه در کتاب خدا حلال شده است، وجه ظاهر است، و باطن آن، امامان حق است.»^۲

تعلیمی است تنبّه آفرین، بیدارگر و عظیم. نمونه های این تعلیم در معارف دریاوار اهل بیت علیهم بسیار است و این همه نشانگر آن است که رهبری الهی، بدان جهت که جلوه ای از حق و نمونه والای رفتار اسلامی است، جامعه تحت رهبری و حکومتش با الگوگیری از وی، عملاً به سوی پاکی و قداست رومی آورد و دیگر آنکه رهبر الهی و

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۷۵؛ مسند الامام کاظم (علیه السلام)، ج ۲، ص ۴۶. واژه «سجّین» یا از ماده سجن است به معنای زندان و حبس و یا همسان با «سجّیل» به معنای کتاب بزرگ و به اصطلاح دفتر کل. به هر حال، چه آیه را چنین معنی کنیم که «سرنوشت مقرر و مسلم بدکاران در جهنم است» و یا اینکه «نامه عمل فاجران در دیوان کل اعمال بدکاران است»، نتیجه، در آتش و دوزخ بودن است. و مادر اینجا «سجّین» را به همین معنی گرفته ایم.

۲. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۳۱؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۶.

نظام تحت رهبری وی، با حراست از ارزشهای الهی و حاکمیت بخشیدن به قوانین زندگی ساز قرآنی، عملاً جامعه را به سداد و عفاف سوق می دهند. اما رهبران فاسد با سیاست شیطانی، دقیقاً در جهت ضد این عمل می کنند.

برخی از پژوهشگران در تفسیر این روایت، بیانی دلنشین دارند، آمیخته با تعالیم دیگر اهل بیت علیهم که می آورم:

... کوری سیاسی از مهم ترین انواع کوری و فریب خوری است. بدان جهت که رهبری و مدیریت نقش زنده ای در تکامل جامعه ها و تربیت افراد و پراکندن صلاح یا فساد و تثبیت آنها دارد. به همین جهت از امامان اهل بیت علیهم وارد شده است که «ریشه زشتیها و تباهیها و باطن آنها، امام باطل است و ریشه نیکیها و شایستگیها و فضایل و خیرات و برکات، امام حق»^۱ سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز چنین است که «... رعیت نیکو و شایسته به سبب امام (حاکم) عادل نجات پیدا می کند و رعیت بدکار و فاجر به سبب امام (حاکم) فاجر هلاک می شود»^۲ و این روایت از امام جعفر صادق (علیه السلام) است که «به هنگام ولایت والی جائر، هرچه حق است، پایمال می شود و از یاد می رود و هرچه باطل است، زنده می شود و ستم و تباهی و جور، ظهور پیدا می کند...»^۳ و در بعضی از احادیث آمده است که قبول ولایت حاکم جائر، کفر است؛ پس امام حاکم عادل حق، اصل خیر برای همه مردم است و حاکم باطل ستمگر و کارگزاران او ریشه های هر شرّند. بر مبنای این اصل اساسی قویم، روایات فراوان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان علیهم آمده است حاکی از اینکه «هرکس بی امام از دنیا برود، به مرگ جاهلیت (یعنی بی نصیب از اسلام) مرده است.»^۴

آنچه در این احادیث آمده، تفسیر عینی تحولات و دگرگونیهای جامعه انسانی است و چگونگی حکومتها و حاکمیتها بهترین دلیل آن، و در مجموع، نشانگر نقش شگرف رهبریها و نظامها در چگونگی انسانهاست.

۱. رجال الکشی، ص ۲۹۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳.

۲. بحارالانوار، ج ۸، ص ۴۷۲، چاپ قدیم.

۳. تحف العقول، ص ۲۴۵.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱.

۵. الحیة، ج ۲، ص ۴۰۱؛ ترجمه آن، ج ۲، ص ۴۳۰.

پایان مقال را با یاد عزیزی مزین می‌کنیم که «صد قافله دل همراه اوست». با یاد امام زمان علیه السلام «خوارسازنده مستکبران»، «ریشه‌کن‌کننده معاندان و گمراهی‌آفرینان و خدانشناسان»، «جانشین شایسته شایستگان»، «طلب‌کننده خون پیامبران و پیامبرزادگان»، «مطلوب معتقدان»، «مقصود عاشقان»، «ولی مطلق زمان» حضرت حجة بن الحسن العسکری ارواحنا لتراب مقدمه الفداء.

آرمان نجات انسان در فرجام تاریخ، آرمانی است بلند که تمام مکاتب به گونه‌های مختلف از آن یاد کرده‌اند. در مجموعه تعالیم اسلامی، ریشه‌های این آرمان را در قرآن مجید می‌توان یافت. در قرآن کریم، درباره مسائل آینده دوران، حوادث آخرالزمان و چیرگی خوبی و خوبی بر جهان و حاکمیت صالحان - به اشاره و تصریح - سخن گفته شده است. این‌گونه آیات را مفسران اسلامی بر پایه احادیث معتمد و غیرقابل تردید، مربوط به امام زمان علیه السلام دانسته‌اند.^۱

در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این موضوع جلوه‌ای شگفت دارد. محققان اهل سنت به تواتر این احادیث تصریح کرده‌اند. در روایات اهل بیت علیهم السلام به گونه‌ای شورانگیز و هیجان‌بار در صدها روایت به ابعاد مختلف این موضوع پرداخته شده و جانهای شیفته، به این آرمان مطلوب توجه داده شده و انسانها برای شیدایی در «آستانه خورشید» و بهره‌گیری از گرمای حیاتبخش آن فراخوانده شده‌اند.

در احادیث حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز این حقایق آفتابگون، فراوان است، اما اینک بر شیوه عناوین دیگر این مقال، تنها احادیث تفسیری امام علیه السلام را در این زمینه می‌آوریم:
ابن بکیر می‌گوید:

از امام موسی علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «... و له أسلم من فی السموات و الأرض طوعاً و کرهاً» (آل عمران / ۸۳)؛ آنچه در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه تسلیم فرمان

۱. سیدهاشم بحرانی، المحجة فی ما نزل فی القائم الحجة؛ سیدصادق حسینی شیرازی، المهدي فی القرآن؛ خورشید مغرب، ص ۱۱۳-۱۲۳.

اوست.

امام علیه السلام فرمود: «آیه درباره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است. آنگاه که قیام کند، به یهودیان، نصرانیان، صابئیان، زندیقان، مرتدان و کافران خاوران و باختران زمین، اسلام را عرضه کند. آنان که از سر رضا تسلیم شوند، آنان را به نماز و زکات و آنچه مسلمان بدان مأمور است، فرمان خواهد داد و آنان را که تسلیم نشوند، گردن خواهد زد. تا بدان‌جا که در خاوران و باختران زمین، جز موحدان باقی نمانند.»

گفتم: فدایت شوم! مردم فراوان‌تر از این خواهند بود؟
فرمود: «خداوند چون کاری را اراده کند، فراوان را کم، و اندک را فراوان خواهد ساخت.»^۱

ابن شهر آشوب تأویل این آیه را «هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کلّه و لو کره المشرکون» (صف / ۹)؛ او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد، با دینی درست و برحق، تا او را بر همه دینها پیروز گرداند، هرچند مشرکان را خوش نیاید» به نقل از آن بزرگوار، این‌گونه آورده است:

او کسی است که پیامبرش را برای ابلاغ ولایت و صیث فرستاد، و ولایت، همان دین حق است تا با ظهور «قائم» دین حق را بر ادیان دیگر چیره گرداند. «خداوند کامل‌کننده نور خویش است» که نور ولایت علوی را با نور ولایت مهدوی کامل خواهد کرد و گرچه کافران به ولایت علوی خوش نداشته باشند.^۲

امام علیه السلام در این بیان شکوهمند، به حقایق بلندی توجه می‌دهد:

۱. تفسیر آفتاب و توجه دادن انسانها را به سرچشمه خورشید - که تعلیمی بوده است شکوهمند در اسلام ناب - پی می‌گیرد و با گستراندن نور امید در دلها یأس و سردی را از آنها می‌زداید.

۲. جایگاه بلند ولایت و رهبری را می‌نمایاند و در تبیین و تکمیل آیات دیگر و

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ مستند الامام کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷.

۲. الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲. «هو الذی أرسل رسوله...» در چندین سوره آمده است. علامه مجلسی اظهار نظر می‌کند که این روایت، تفسیر آیه سوره صف است. مرآة العقول، ج ۵، ص ۱۳۶.

احادیث فراوان هشدار می‌دهد که محتوای تمامت دین، ولایت است و تحقق عینی تمام آیین حق در گرو اجرای راستین ولایت است.

۳. کافران و گردنکشان هرگز در مقابل گسترش ابعاد دین و تحقق رهبری الهی آرام نمی‌نشینند.

۴. اما فرجام این کشاکش در آوردگاه زمان، از آن حق است و حق پیروز است. اینک بار دیگر با یاد و نام امام زمان علیه السلام فرجام مقال را عطرآگین ساخته و با عرضه روایتی از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام سخن را به پایان می‌بریم.

یونس بن عبدالرحمن می‌گوید:

به حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شدم و گفتم: ای فرزند رسول الله! «قائم به حق» شما هستید؟

فرمود: من قائم به حق هستم، اما آن «قائم» که زمین را از دشمنان خداوند می‌پیراید و پس از آنکه ظلم و ستم در آن گسترده شده، از عدل و داد می‌آکند، پنجمین فرزند من است که «غیبتی» دراز مدت خواهد داشت. بدان‌سان که برخی از حق روی برمی‌تابند و گروهی استوار می‌مانند.

آنگاه فرمود: خجسته باد بر شیعیان ما. آنان که در زمان غیبت، به ولایت ما چنگ می‌زنند و بر دوستی و همراهی با مکتب ما پای می‌فشارند و از دشمنان ما بیزاری می‌جویند. آنان از ما هستند و ما از آنان. آنان به پیشوایی ما خشنودند و ما به پیروانی چون آنان. خوشا به حال آنان، باز هم خوشا به حال آنان. به خدای سوگند که آنان در قیامت همسان ما خواهند بود.^۱

اللهم اجعلنا منهم و من الذين رضوا بإمامة الأئمة عليهم السلام

